

گفتار سیزدهم

چه جنگهایی با عین الدوله و سپهسالار رفت ؟

در این گفتار سخن رانده میشود از گفتگو -
هاییکه با عین الدوله رفت و جنگهاییکه
با او و سپهدار رخداد تا هنگامیکه اسلامیه
بهم خورد .

در آن هنگام که در شهر با اهراب جنگ میرفت و مجاهدان بیک

رسیدن عین الدوله فیروزی دیگری میرسیدند ، در بیرون شهر در سه چهار فرسخی
و سپهدار یک نمایش دیگری در میان میبود ، و برای دولتبان و هواداران

خود کامکی مایه دلگرمی پدید می آمد . زیرا در آنروز عین الدوله

اتابک پیشین ایران و دشمن بزرگ مشروطه ، «فرمانفرمای کل» آذربایجان از راه اردبیل،
و سپهدار (یا نصرالسلطنه) یکی از سرداران بنام دولت، و دشمن بنام مشروطه و دریس کل
نظام آذربایجان ، از راه تهران بسعدآباد میرسیدند .

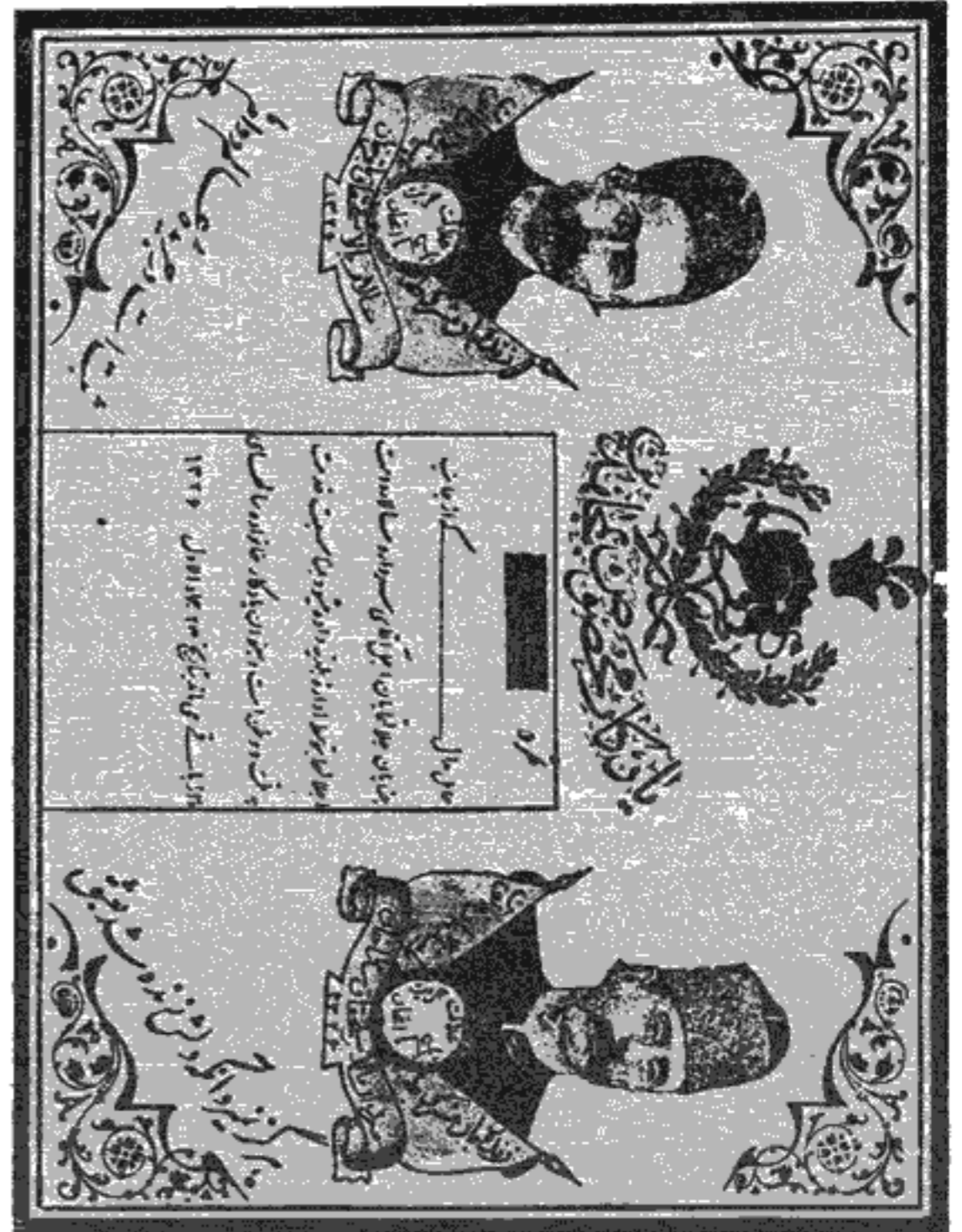
چنانکه گفته ایم محمد علیمیرزا چون مجلس را برانداخت و برای تبریز اندیشه هایی
میداشت عین الدوله را که در زمان مظفرالدین شاه «صدر اعظم» ایران بوده و با جنبش
مشروطه خواهی آن دشمنها را کرده بود بفرمانفرمایی آذربایجان برگزید و او را
برای این کار بهتر از هر کس دیگری دانست .

محمد علیمیرزا چنین میپنداشت که شجاع نظام و رحیمخان و دیگران ریشه
آزادینخواهان را از تبریز خواهند برانداخت و عین الدوله با آرامش و آسایش بشهر
در آمده رشته را بدست خواهد گرفت . ولی سپس که ناتوانی رحیمخان و سرکردگان
دانسته شد ، این بار سپهدار را «دریس نظام آذربایجان» برگزیده دستور داد که با
سپاهیان روانه گردد .

عین الدوله پس از برافتادن از صدر اعظمی ، بخراسان رفته در فریمان که از آن
او می بود نشیمن گرفت ، و همانا که میخواست از کارها بکنار باشد و در مشروطه پابمیان
نکزارد . ولی این هنگام که تلگراف محمد علیمیرزا رسید ، چنانکه دستور او میبود ،
از راه دریا روانه گردیده خود را باستارا و از آنجا باردبیل رسانید . پیش از آمدن او
آوازه اش بهمه جا رسیده و سران ایله او دیگران آماده گردیده بودند که بپذیرایی برخیزند

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

و همراه او بسر تبریز بیایند. بلکه چنانکه گفتیم نصرالله خان پورتچی که یکی از سران شاهسون می بود هنوز پیش از رسیدن او، روانه گردیده در دوجی بدولتیان پیوسته بود. عین الدوله از حال شهروندان پا فشاری مجاهدان آگاهی نمیداشت و چنین میپنداشت که خواهد توانست تبریزیان را با نویدها دلگرم گرداند و آشوب را فرونشاند، و این بود سه تن از اردبیلیان را که وکیل الرعایا و صام السلطنه تالش و مصباح السلطنه



باشند بنام فرستادگی پیش از خود فرستاد که به تبریز روند و با ستارخان و دیگران گفتگو کنند، سپس امیر معزز حکمران اردبیل و دیگران را همراه گردانیده خود نیز روانه گردید که روز دوشنبه بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) بمعدآباد رسید، و چون سپهدار نیز از تهران رسیده بود در آنجا با یکدیگر دیدار کردند. دسته‌های سپاه که از تهران فرستاده بودند سپس خواستندی رسید.

فردا سه شنبه بیاسنج دو فرسخی شهر آمدند. مقتدرالدوله و دیگران از شهر به پیشواز آمده بودند، سپهدار از آنجا آهنگک باغ صاحب‌دیوان کرده عین‌الدوله آنروز را در بیاسنج مانده فردا چهارشنبه روانه گردید. از شهر همه سرکردگان دولتی با سواران و سربازان خود به پیشواز آمده سر راه برده ایستاده بودند و او را با شکوه بسیاری بیابان رسانیدند.

سه تن فرستادگان عین‌الدوله پیش از خود او بشهر آمده با ستارخان و باقرخان و نمایندگان انجمن بگفتگوهای پرداخته بودند، و ناگفته پیداست که به نتیجه‌ای نرسیده بود. با اینحال عین‌الدوله رشته گفتگو را نبرید و تا چندی کسانی در میان می‌آمدند و می‌رفتند و گفتگو می‌کردند. خواست او این بود که اگر نتوانست آزادیخواهان را با نوید رام گرداند و بی آنکه رنجی کشد کار خود را پیش برد و اگر توانست، باری آنان را سرگرم دارد تا دسته‌های سرباز و سواره که از تهران راه افتاده بودند، و همچنین سپاه ماکو فرا رسند که بتواند بچنگ‌های بزرگی پردازد. با این اندیشه میبود که رشته نرم‌رویی را نمیبیرد. از آنسوی آزادیخواهان خواست او را میدانستند، و چون شنایی در کار نمیداشتند آنان نیز به‌ریدن رشته گفتگو بر نمیخواستند.

چون آن گفتگوها جز رویه کاری نمیبود و نتیجه‌ای از آنها بدست نیامد، و از آنسوی کسانی که بنام میانجیگری می‌آمدند و می‌رفتند بیشترشان مردان دو رویی میبودند که همخواستند هر دو سو را از خود خشنود گردانند، از اینرو آنها را در اینجا نخواهم آورد. کوتاه سخن آنکه عین‌الدوله از در فریبکاری در آمده پیشنهاد میکرد، که تبریزیان افزارهای جنگی را باو سپارند و خودشان فروتنی نموده از شاه آمرزش خواهند، و نوید میداد که اگر چنین کردند او نیز دوباره از شاه مشروطه برای مردم خواهد گرفت، و در این گفته‌های خود پیاپی یاد درافت ملوکانه می‌کرد، و از مهربانی و دلسوزی محمد - علی‌برزا بنوده سخنها میگفت. تبریزیان پاسخ داده میگفتند: مشروطه دو سال پیش گرفته شده و کسی را نزد که آنرا از میان بردارد، و چون محمد علی‌میرزا نافرمانی بقانون اساسی کرده و مجلس را بهم زده ما چندان پافشاری خواهیم کرد که ناچار گردد و دوباره مجلس را بگشاید. میگفتند: عین‌الدوله اگر يك والی قانونیست نخست باید شجاع نظام و زرغام و رحیمخان و دیگران را که بسر شهر آمده و دست بکشتار و تاراج گشاده‌اند دستگیر گردانیده بعدلیه سپارد، و اگر قانونی نیست ما نیز او را نتوانیم پذیرفت.

این بود کوتاهشده گفتگوهای دوسو .

این گفتگوها در میان میبود و از آنسوی دسته های سواره و پیاده پشتیان تهرانی که به با توپخانه و قورخانه ، از تهران میرسیدند و به نیروی عین الدوله تبریز می نمودند می پیوستند . سپاه ماکو نیز روانه گردیده در راه می بود . بدینسان دولتیان نیروی بزرگی می بسیجیدند ، و خود پیدا می بود که بجنگهای بزرگتر و سخت تری خواهند برخاست . چیزی که هست مشروطه خواهان نیز این زمان بسیار نیرومند می بودند . گذشته از آنکه مجاهدان روز بروز آزموده تر می گردیدند و بشماره شان می افزود ، و گذشته از آنکه کارها سامانی بخود گرفته بود ، يك رشته پشتیانی های ارجداری از بیرون نموده می شد که می باید در اینجا آنها را نیز باز نمایم :

در تهران چون مجلس با آن زبونی از میان رفت و با يك تکانی دستکاه مشروطه از همه جا برچیده شد ، در اروپا و دیگر جاها نام ایران خوار گردید ، و ایرانیان نزد مردم سرافکننده گردیدند . لیکن چون در پی آن آگاهی از ایستادگیهای مردانه تبریز رسید ، این مژده ای به ایرانیان بود و در همه جا از هندوستان و شهرهای قفقاز و خاک عثمانی و کشورهای اروپا ایرانیان بجنبش آمدند و بهوا داری تبریز برخاستند . بویژه که کم کم تبریز فیروزی یافت و روز بروز پاد آواز گردیدهای ستارخان و دیگران برون نامه های اروپا افتاد . اینها در همه جا مایه شادمانی ایرانیان غیرتمند گردید . بویژه در استانبول و قفقاز که چون ایرانیان در این دو جا بسیار می بودند تکانی در میان ایشان پدید آمد و نتیجه های پیدا شد .

در استانبول ایرانیان انجمنی بنام « انجمن سعادت ایران » بنیاد نهادند ، که این انجمن ، در بیرون از ایران خود را نماینده انجمن ایالتی آذربایجان شناسانیده ، میان تبریز و نجف و شهرهای اروپا و دیگر جاها میانجی گردید . بدینسان که هر آگاهی که از انجمن تبریز میرسید آنها بهمه جا می پراکند ، و هر درخواستی که انجمن تبریز میکرد آنها بپارلمانهای اروپا میرساند . گذشته از اینها از ایرانیانی که در شهرهای عثمانی یا در کشورهای اروپا و یا در هندوستان می بودند پول « اعانه » برای تبریز گرد می آورد و آنها با تلگراف میرسانید .

این کارها هر کدام پشتیانی ارجداری می بود و مایه دلگرمی تبریزیان می شد . باید نام « انجمن سعادت » در تاریخ مشروطه ایران بماند . جای افسوسست که ما نامهای بنیاد گزاران و راهبران آنها ننمیدانیم و از برخی که پرسیده ایم آگاهی استواری نشنیده ایم و رویهم رفته بیشتر کار را بازرگانان آذربایجان می کرده اند .

آنچه بکوششهای انجمن سعادت یسوری میکرد ، این بود که در عثمانی نیز آزادیخواهان چیره درآمده و مشروطه در آنجا روان گردیده بود . از اینرو هیچگونه

جلوگیری دیده نمی شد. نیروی انجمن تا بانجا رسید که ارفع الدوله که ما می شناسیم چه دشمنی با مشروطه می داشت، از ترس خود مشروطه خواهی می نمود و بدرخواست های انجمن کردن می گذاشت. سه هزار منات هم «اعانه» برای تبریز پرداخت.

یکی از کارهای ایرانیان در استانبول آن بود که روزنامه ای بنام «شمس» بازبان فارسی بنیاد نهادند، که اگرچه ناشایندگی از خود نمود، و همانا دارنده و نویسنده آن (سید حسن تبریزی) زود فریب میخورده و بیاس خواهش بچشمداشت سود از هر کسی بستایش میپرداخته، (چنانکه از حاجی صمدخان نیز بستایش برخاسته و گناههای او را شسته و پاک گردانیده)، با اینحال در آن هنگام در استانبول بیکروزنامه فارسی نیاز بسیار می بود، و این روزنامه نیز باوری به پیشرفت کار تبریز کرده است.

اما در قفقاز، چنانکه گفته ایم: در این هنگام گذشته از دیگر ایرانیان که از سالهای پیش بفرآوانی در قفقاز می بودند، گروهی از آزادیخواهان تهران و گیلان گریخته و خود را بانجا رسانیده بودند. از آنسوی چنانکه گفته ایم ایرانیان در اینجا باهمادی (خریبی) بنام «اجتماعیون عامیون» میداشتند که پیشواشان نریمان نریمانوف می بود، و این باهماد است که دسته هایی از باشندگان خود را برای پیشرفت دادن بجنبش مشروطه به تهران و تبریز و دیگر جاها فرستاده بود، که هم اکنون یکدسته از آنان بنام «مجاهدان قفقازی» در تبریز جنگ می کردند.

از اینرو این باهماد بجنبش مشروطه خواهی ایران هرگونه دلبستگی می داشت، و چون ایستادگیهای تبریز را شنید جوانمردانه بکوششهایی برخاست که باوریهایی کند. همچنین آزادیخواهان تازه رسیده از ایران، و دیگر ایرانیان بکوشش پرداختند. اینان از یکسو پول (اعانه) گرد می آوردند. از یکسو باهماد میکوشید که با دست کسانی تفنگ و فشنگ و تپانچه و بمب به تبریز برساند. نیز می کوشید که دیگر باهمادهای آزادی خواه و شورش طلب قفقاز را به پشتیبانی از تبریزبان برانگیزد.

این کوششهای باهماد به نتیجه های روشن و سودمندی رسید. زیرا **یاوریهایی که** کسانی از آزادیخواهان قفقازی (که جز ایرانی می بودند) **بیآوری دیگران کردند** تبریز شتافتند. ما از آنان آیدین پاشا و برادرش ابراهیم آقا را شناخته ایم که از مردم قارس می بودند و در همان روزها به تبریز درآمدند و در اینجا از سردستانان گردیدند.

گذشته از اینها باهماد «سوسیال دموکرات» روسی که از سالها در آن کشور

بیکره ۲۲۶ نشان میدهد ابراهیم آقای قاری را با دسته مجاهدان خود (این بیکره در سال ۱۲۹۰ برداشته شده. در آن روز این دسته که بیشترشان از مجاهدان برگزیده می بودند در جنگ شام غازان فیروز درآمد. بودند و بیاد بود آن این بیکره را برداشته اند. ما چون از ابراهیم آقا بیکره دیگری در دست نمیداریم آن را در اینجا آوردیم)

پدید آمده و در راه برانداختن دستگاه خود کامگی رومانوفها بکوششهای سختی برخاسته و قربانیهای بسیار داده بود، و این زمان يك باهماد بسیار نیرومندی بشمار میرفت و در شهرهای قفقاز شاخه ها میداشت باین شد که بشورش ایران پشتیبانی نشان دهد و دست همدردی بسوی تبریزبان دراز گرداند. هنوز پیش از آنکه کمیته باهماد اندیشه های در این باره بیرون دهد بسیاری از کارگران که بستگان آن باهماد می بودند خود خواهش می کردند که بیآوری تبریز فرستاده شوند. این بود کمیته نوشته ای بیرون داد که از کارگران و دیگران، یکدسته از آنانکه سپاهیکری کرده اند و جنگ آزموده می باشند و همچنین از کسانی که از افزار سازی و بمب سازی آگاهی دارند با تفنگ و فشنگ و دیگر افزارها بیاری تبریز فرستاده شوند.

در نتیجه این نوشته، کمیته تفلیس صد تن کما بیش از گرجیان را آراسته روانه گردانید. اینان تا مرز ایران با راه آهن آمدند، و از رود ارس نهانی گذشته خود را بخاک ایران رسانیدند، و چون از آنجا تا تبریز که هجده فرسنگ راه است پسر از هوا خواهان دولت می بود، آنان ناچار گردیدند پیاده از بیراهه روانه گردند، و جای خشنودی بود که بی آنکه بزد و خوردی بر خورند خود را بتبریز رسانیدند.

آمدن اینان از چند راه مایه دلگرمی مجاهدان گردید: از یکسو دانستند که در همه جا باین کوششهای جوانمردانه آنان ارج گزارده میشود، و آگاه گردیدند که در میان روسیان و گرجیان و دیگر توده ها همدردانی میدارند و این کشاکش میانه آزادی و بردگی در بسیار جاها پیش میرود. از یکسو این صد تن گرجی هر یکی مرد جنگنده دلیری میبود که در جنگها کاردانی بسیار نشان میداد. گذشته از همه گرجیان «لابراتوار» بمب سازی همراه می داشتند، و چنانکه گفته ایم بمب در این جنگها بسیار کارگر می افتاد.

رویه مرفته از رسیدن این مردان دلیر به تبریز تکانی در میان مجاهدان پدید آمد. یکی از چیزهایی که از همان روزها میان مجاهدان رواج گرفت کلاههای مدی بود که بنام «کلاه فدایی» نامیده میشد و در برخی از پیکره ها بر سر سنار خان و دیگر مجاهدان پیدا است. آنچه ما دانسته ایم این کلاه در میان شورشیان بلغار (چته ها)، که در همان زمانها بعثمانی شوریده در راه آزادی میکوشیدند رواج میداشته و ما نمیدانیم آیا گرجیان یا چه کسان دیگری آنرا به تبریز آوردند.

این یکدسته گرجیان، گویا در آغازهای مرداد ماه بود که به تبریز رسیدند، و گویا در جنگهای باز پسین که در امیرخیز می رفت پا در میان می داشتند. (۱)

(۱) «م» . یاولویج ایرانسکی «که ما بیشتر آگاهیها را از کتاب او بدست آورده ایم، مینویسد: «کمیته با کونیز بیست و دو تن راروانه گردانید». گویا اینان همانند که بگیلان فرستاده شده اند. ما از آمدن آنان به تبریز آگاهی نمیداریم.

تبریز در این هنگام گذشته از پول و جنگجو به تفنگ و فشنگ نیز نیاز میداشت. زیرا چنانکه از تلگرافهای رحیمخان و شجاع نظام نیز پیدا می بود سواران دولتی بیش از همه تفنگهای پنج تیرروسی می داشتند. در حالیکه در برابر آنها در دست مجاهدان پنج تیر بسیار کم می بود، و بیشتر تفنگهای اینها همان شاسپو می بود که نوشتیم، از اینرو مهبایست تا توانند تفنگهای پنج تیر بدست آورند، و در این باره از یکسو باهماد



پ ۲۲۷

اسماعیل میایی

این پیکره نشان میدهد اسماعیل میایی را (از دست راست میایی و آن یکی یکتا از عثمانیاست)

اجتماعیون عامیون، یاوری می کرد، که کسانی از باشندگان آن از جان خود گذشته از بیراهه تفنگ به تبریزی رسانیدند، و یکی از این باشندگان مشهدی اسماعیل میایی می بود که با اند بسیاری از تفنگ و بمب همراه دو تن دیگر به تبریز می آمد، و در میان راه با دست کسان شجاع نظام گرفتار گردید که بمرند برده بزدان انداختند و پس از دیر زمانی او را با شکنجه کشتند، و بدینسان مرد دلیر جان خود را در راه آزادی از دست داد. از یکسو نیز برخی از بازرگانان قره باغی، با انگیزش ستارخان، بققاز رفته و تفنگ بسیار بار کرده باهر دشواری می بود به تبریز می رسانیدند، و اینان اگر چه جز در پی بازرگانی خودشان نمی بودند چون بکار آزادبخواهان می خوردند ستارخان ارجشناسی و پشتیبانی از آنان دریغ نمیگفت.

از هر باره قفقازیان بیآوری میکوشیدند. در جاییکه از شهرهای خود ایران کمترین پروایی دیده نمیشد از شهرهای بیگانه این پرواها می رفت.

یک پشتیبانی بجای دیگری که در این هنگام به تبریز کرده شد، از پشتیبانی که علمای شوی علمای نجف بود. چنانکه گفته ایم پیش از آنکه محمد علی نجف نمودند میرزا مجلس را بتوپ بندد تلگرافی بنجف فرستاد و از نجف پاسخ تندی رسید. سپس علمای نجف در هوا داری از مشروطه پا فشارده «فتوا» فرستادند که سرباز و سوار و قزاق و سرکردگان فرمانبری باو نمایند و آشکار نوشتند: «همراهی با مخالفین مشروطه و اطاعت حکمشان در تعرض بمجلس خواهان بمنزله اطاعت یزید بن معاویه است»، و این را با تلگرافهای پیاپی بهمه جا رسانیدند.

پس از بمباران مجلس علما سخت رنجیدند و باز تلگرافهای درازی میانه ایشان با دربار رفت، و این بار علما بسختان تند تری برخاسته ناخشنودی خود را از شاهی محمد علی میرزا، بلکه از خاندان قاجاری، به آشکار آوردند.

در این میان چون آوازه ایستادگی تبریز، و اینکه محمد علی میرزا پیاپی سپاه بسر آن شهر می فرستد بنجف رسید، علمای سه گانه فرصت را از دست نداده بیاری تبریز برخاستند و باز «فتوا» ها فرستادند، در این زمینه که رفتن بسر تبریز بمنزله جنگ با امام زمان، و بستن راه خوار و بار برای آن شهر در حکم بستن آب فرات بروی اصحاب سیدالشهداء، میباشد.

این تلگرافها در سواران و سربازان نهناپیدا و آنرا از فرمانبری بشاه و بسرکردگان خودشان باز نداشت، و چه بسا که بگوشهای ایشان که مردم بیسوادی می بودند نرسید. از این باره سودی از آنها دیده نشد سود اینها از راه دیگر بود.

در آنروزها انبوه مردم ایران، بویژه در شهرها، پیروی از کیش می داشتند، چون ملایان در تبریز و دیگر شهرها بدشمنی با مشروطه برخاسته بودند و مشروطه خواهان

را ، بیرون از دین یا «بابی» می‌نامیدند ، اگر این «فتوا» های علمای نجف نبودی کمتر کسی بیاری مشروطه پرداختی ، همان مجاهدان تبریز بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند ، و دستاویز ایشان در آن کوشش و جانفشانی این «فتوا» های علمای نجف می‌بود . همان ستارخان بارها این را بزبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم» . همچنین بازرگانان توانگر که پول بنام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از «فتوا» های علما می‌کردند . سود بزرگ تلگرافهای علمای نجف از این راه می‌بود .

چنانکه گفتیم انجمن سعادت میانجی درمیانه تبریز و نجف می‌بود ، و هرچند روزی یکبار سرگذشت این شهر و سال آنرا با تلگراف باقاپان آگاهی می‌رسانید . از آن سوی در خود نجف انبوهی از طلبه ها که بگرد سر این سه دسته مجتهد می‌بودند هواداری بسیار از مشروطه می‌داشتند و به تبریز و پیشامد های آن دلبستگی نشان میدادند . پس از مشروطه شدن کشور عثمانی حال نجف نیز دیگر گردیده ، آن چیرگی که سید کاظم یزدی و بدخواهان مشروطه می‌داشتند ، این زمان نصیب بود . از اینرو ، گذشته از تلگرافهای علما ، خود نجف يك كانون دلگرمی برای تبریزیان شمرده میشد .

همین حال نجف و رفقا علمای سه گانه مایه دل لرزی برای محمد علی میرزا می‌بود ، و بیگمان او بدلقوبی از علما کوششهای نهانی بکار برده و فیروزی نیافته است . حاجی شیخ فضل الله نوری که پس از بسته شدن مجلس دوباره پابمیان نهاده بود و اینزمان آبرو و شکوه بسیاری می‌داشت ، در نامه ای که نویسنده او برای پسرش در نجف (آقا ضیاء الدین) فرستاده چنین می‌نویسد : «شهر در کمال امنیت تمام بلاد ایران بحمد الله در نهایت انتظام عمده توجه باخبارات عتبات عالیاتست ، چندی قبل تلگرافی از طرف حجة الاسلام والمسلمین روحی فداء مخایره شده بجناب عالی در کشف اخبارات آنجا تا حالا جواب نرسیده خیلی عجیب است . با آن تأکیدات اکیده چگونه مسامحه فرموده اید . البته جوابهای صحیح کافی که باعث قوت قلب شاه بوده باشد مخایره فرمایید باکی از قیمت اجسرت تلگراف نداشته باشید» .

برای آنکه نمونه ای در دست باشد یکی از تلگرافهای علمای نامبرده را در پایین می‌آورم :

«بعموم ملت حکم خدا را اعلام میداریم . الیوم همت در رفع این سفاک جبار و ،
 «دفاع از نفوس واعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات بکماشنگان او ،
 «از اعظم محرّمات و بذل وجهه در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزله جهاد در رکاب ،
 «امام زمان ارواحنا فداه و سرمویی مخالفت و مسامحه بمنزله خذلان و محاربه با آنحضرت ،
 «صلوات الله و سلامه علیه است اعاز الله المسلمین من ذلك انشاء الله تعالی الاحقر نجل - ،
 «المرحوم میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی»

این تلگراف در ماه آذر (چند ماه دیرتر) فرستاده شده و همان هنگام در روزنامه ها و در دیگر جاها بچاپ رسانیده ، سپس نیز پیکره از نوشته آن برداشته در همه جا پراکنده اند . از اینگونه تلگرافها فراوان بوده است .

در این روزها که عین الدوله بیاسنج رسیده و سپاهیان دولتی از هر سو آهنگ تبریز می‌داشتند ، برخی از نمایندگان انجمن که هنوز پی باندازمیتوانایی مجاهدان نبرده بودند به بیم افتاده ، بمیانجیگری انجمن سعادت از علمای نجف خواستار شدند



ب ۲۲۸

این پیکره نشان میدهد ستارخان و باقر خان و میر هاشمخان و دیگران را (گویا این پیکره در حیاط کمیسیون اعانه برداشته شده)

که خودشان بیاری مشروطه بایران بیابند ، و از استانبول نیز این اندیشه خام را دنبال کردند . از آنسوی شیخ سلیم ، که پس از در آمدن رحیمخان بدرون شهر گریخته و از بیراهه خود را پنجف رسانیده بود ، در آن باره پا فشاری نشان داد ، ولی شادروان آخوند که مرد دورانندیش و با فهمی میبود این را خام شماره نپذیرفت ، و برای آنکه خواهش شیخ سلیم و دیگران را بیکیباره نادیده نماند ، با آن دوتن دیگر سکالیده چنین نهادند که حاجی سید علی تبریزی (برادر حاجی سیف العلماء خیابانی) که یکی از شاگردان بنام آخوند شمرده میشد ، با گروهی از طلبه آهنگه ایران کنند ، و این نهش را با تلگراف باستانبول و تبریز آگاهی فرستادند . از آنسوی حاجی سید علی نیز با همراهان خود تا خاتقین که مرز ایران و عثمانی میبود پیش آمده از آنجا گذشتن نتوانست و در همانجا درنگ کرد .

امید او این می بود که چون آوازه آهنگه او بایران برسد مردم بتکان آمده به پیشواز خواهند شتافت و او را با یارانش بایران خواهند آورد ، و در پیشروی او با دولتیان بجنگ خواهند پرداخت ، ولی از مردم چنین تکانی دیده نشد . از اینرو او نیز از خاتقین باینسونگذشت هرچه هست همان اندازه نیز مایه دلگرمی برای تبریزیان میبود . بدینسان از چند راه به تبریز پشتیبانی رفت . از آنسوی در خود

انجمن تبریز یا شهر بنیاد کار از هر بساره استوار میبود . زیرا چنانکه بارها **جانشین مجلس** گفته ایم مجاهدان با سرهای پرشور و دلهای پاک بکوشش برخاسته جز پیشرفت کار را نمیخواستند و از جانفشانیها باز نمی ایستادند .

سردستان که در پشت سر سنگر می کوشیدند و پول و نان و افزار می بسیجیدند همگی دابستگی بمشروطه داشته بهر خود سودی نمیخواستند . ستار خان و باقر خان بایکدیگر برادرانه راه می رفتند و دویی در میان ایشان نمی بود . اینها چیزهاییست که اگر نباشد هیچ کاری پیش نرود .

در نتیجه پشتیبانیها از بیرون و این استوارها از درون میبود که مشروطه خواهان خود را نیرومند دانسته از عین الدوله و لشکرهای او باک نمیداشتند و با دلهای استوار در پی کارهای خود میبودند .

در این روزها چون انبوه ایرانیان که بیرون از کشور می بودند ، وهمچنین علمای سه گانه نجف و باهماد های آزادیخواه قفقاز ، تنها تبریز را قانون قانونی ایران می شناختند و همگی رو بسوی اینجا می داشتند ، انجمن ایالتی تبریز ، در نبودن مجلس شوری ، خود را جانشین او گردانیده ، و این عنوان را بهمه جا شناسانید ، و از همه جا آن را پذیرفته بمراسم داشتند . از این پس تبریز عنوان همگرمی پیدا کرده تنها در پی نگهداری خود نبوده در پی آن نیز می بود که مشروطه را بایران باز گرداند ، و از چیرگی بیگانگان جلوگیری ، و رشته کارهای کشور را در دست دارد . در اندک زمانی تا اینجا

پیش آمده بود .

در همین روزها با دستور انجمن ایالتی روزنامه ای بنام « ناله ملت » (۱) بنیاد یافت . از روزیکه اسلامیه سر برافراشت و از شهر ایمنی برخاست روزنامه ها بریده شدو چاپخانه ها بسته گردید . در تبریز یک چاپخانه سربی بزرگی می بود (که گویا شادروان سعید سلماسی آنرا پر پا گردانیده بود) . آن را نیز روز تسراج مغازه های مجیدالملک سواران قره داغ و مرند تسراج کردند و بهمزدند .

تاکنون روزنامه ای نمی بود تا « ناله ملت » آغاز یافت . این روزنامه چنانکه از نامش پیداست بیش از همه بهر نوشتن ستمگریهای دولتیان و ستمدیدی توده می بود . ولی کم کم زمینه دیگر گردیده بیش از همه زبونی دولتیان و فیروزی توده در آن نوشته گردید .

پس روزنامه انجمن نیز دوباره به پراکندن آغاز کرد . و چون این زمان چاپخانه سربی نمی بود ، آن نیز بروی سنگ چاپ می یافت .

با آنکه نیمی از شهر در دست دوچیان و دولتیان می بود ، و در پیرامون شهر لشکر گاه ها ساخته میشد ، مشروطه خواهان پروا ننموده بدینسان کارهای خود را پی می کردند . بهشگامیکه در سراسر ایران روزنامه ای نمی بود (جز از روزنامه های دولتی دز تهران) بدینسان در تبریز دوروزنامه نوشته میشد . در همان هنگام برخی دفترچه ها نیز بچاپ رسیده در میان مردم پراکنده می گردید ، و چنانکه خواهیم دید چاپخانه اسکندانی نقشه تبریز را آماده می گردانید که با نشان دادن کویها هوا دار مشروطه و پیرو خود کامگی و باز نمودن جایگاه توپها بچاپ رساند ، که اکنون نسخه های آن در دست ماست .

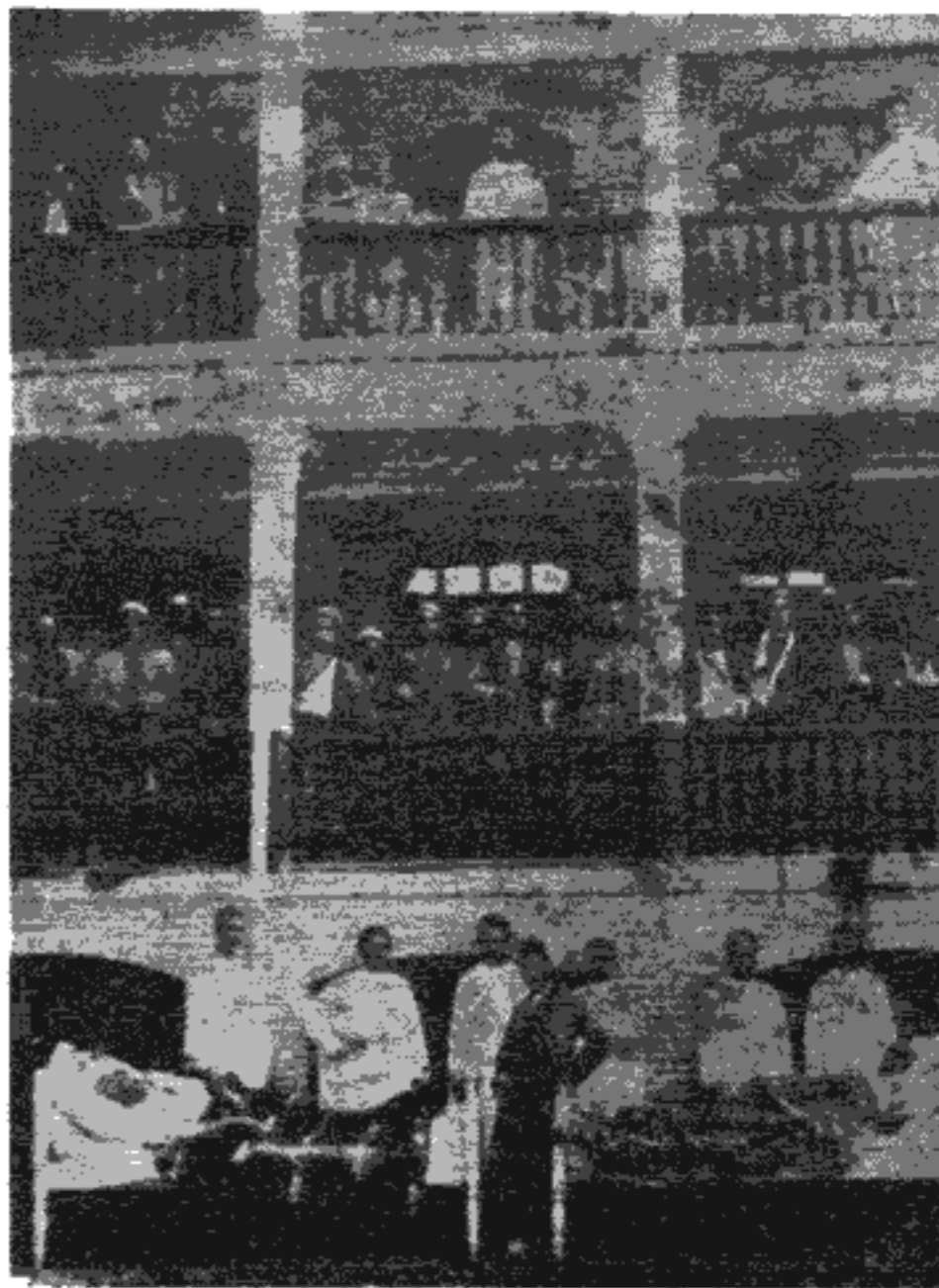
چون نام روزنامه بر دم بهتر میدانم دو تکه شعرهایی را که در همین روزها سروده شده و در روزنامه ها چاپ یافته در اینجا بیاورم .

یک تکه از آنها شعرهاییست که میرزا جعفر آقا خامنه ای در نکوهش ملایان اسلامیه نشین گفته بود و در همان روزها در « ناله ملت » بچاپ رسیده بزبانها افتاد و ما بیت هایی را از آن در پایین می آوریم :

من ایخدا بتو نالم ز زاهدان ریایی	که عالمی بفریبند با قبا و ردایی
بخلق حرمت می می کنند ذکر ولی خود	زخون بیگنهان مست هر صبا و مسایی
بگام موعظه آزار مور را نپسندند	بقتل و غارت شهری کنند حکمروایی
دهند مردم بیچاره را به پنجه جلاد	نه شرمشان ز پیمبر نه بیمشان ز خدایی
بیا که خون شده جاری بجای آب بتبریز	بعکم شاه و بفتوای چند شیخ کذایی
ببندگان خدا بسته گشته راه معیشت	ولایتی شده مفلوک و مبتلا بسکدایی
خدا که امر عبادش حواله کرده بشوری	حرام بشمرد این ابلهان ریش حنایی

(۱) شماره نخست بنام « نوای ملت » بیرون آمده از شماره دوم نامش را « ناله ملت » گردانیدند

بلی ز گاو مجسمه جو فضیلت انسان
 که آدمی نه بریش است و نی قبا و کلایی
 تکه دیگر شعرها بیست پر مغز بزبان ترکی که گوینده اش دانسته نیست ، و گاهی
 گفته میشود گوینده آن مشهدی محمد علی مطبوعه چی بوده ، که یکی از مشروطه خواهان
 شمرده میشد و در این هنگام یکی از باشندگای کیسیون « اعانه » می بود ، و سپس چنانکه
 خواهیم دید یکی از نمایندگان انجمن ایالتی گردید . در آنروزها این شعرها در یکی از
 جوشها و خروشها خوانده شده و بمردم خوش آمده بزبانها افتاده . سپس « ناله ملت »
 آنها را چاپ کرده که ما از آنجا میآوریم :



پ ۱۲۹

بخشی از بیمارستانی که آزادیخواهان بنیادگزاره بودند

ای ستمگر اولما راغب ملتون افنا سنه

پادشاه سن گیت گلن بیگانه لیر دعوا سنه
 مسلمون قانی مباح اولماز باترما اللرون
 اولما چوخ مغرور شاهم محترک فتوا سنه
 اوتوزایل نازون چکن شهره عجب وپردون عوض
 خطه تبریزی دوندردون بلا صحرا سنه
 سهل سانما اینگلن مظلوم قاتندن حذر
 قورخ او گوندن غرق اولورسان سنده قان دریا سنه
 وقت او وقتدر کیم سنون هم اولسون اقبالون نگون
 چونکه ظلمون چخموسان بر ذروه اعلا سنه
 بز اگر فیض شهادت درک ایداخ سیزسی ایدون
 ای بیزیم اولادیمیز مشروطتون اجرا سنه
 دیر دیلر قنوی مجاهد قتلنه آل یزید
 رسمدور تقلید ایندر هر کیمسه اوز مولا سنه

نیز گویا در همین روزها بود که بیمارستان پاکیزه ای برای مجاهدان در یکی از
 عمارتهای خوب تبریز بنیاد نهادند که کسانی را که بیمار می شدند و بسا زخم بر میداشتند
 با آنجا می فرستادند ، و پزشکان بنامی را بکار گماردند .

اکنون بدنباله پیش آمدها می پردازیم ، چنانکه گفتیم روز دوشنبه
دنباله پیشامدها بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) با اهراب جنگ رفت و نایب محمد
 و برادر کشته شدند . فردا سه شنبه شهر آرام و در سنگرها خاموشی بود .
 چنانکه گفته ایم امروز دویست و پنجاه تن از مردم اهراب تفنگ برداشته ، یا از ستارخان
 گرفته بمجاهدان پیوستند . نیز کوی باغمبشه که در آغاز جنگ بسوی دولتبان گراپیده و
 اکنون پشیمان شده و کسانی از آنجا گریخته بمجاهدان می پیوستند ، امروز نیز سی تن از
 ایشان بنزد باقرخان آمده تفنگ گرفته مجاهدی پذیرفتند .

چهارشنبه ۲۸ مرداد باز آرامیست . عین الدوله پیام فرستاده چهارکس از نمایندگان
 نزد او بروند تا گفتگو بشود . امروز خبر رسیده سپاه ما کوازخوی روانه می شوند .
 شب پنجشنبه دوساعت بسفیده بامداد مانده ناگهان از سنگرها شلیک بس سختی
 برخاست و تا یکساعت ونیم همچنان آواز تفنگها بگوش مبرسید و چون روز شد دانسته گردید
 سواران شبیخون آورده و همیخواسته اند در آن دل شب کاری از پیش ببرند مجاهدان
 جلو گرفته پس گردانیده اند . روز پنجشنبه آرامی بود .

در اینروزها چنانکه عین الدوله در دشت شاطرانلو لشکرگام میساخت ستارخان و
 باقرخان نیز آرام ننشسته باستواری شهر میکوشیدند . امروز ستارخان دستور داد سنگر

دیگری در امیرخیز برای توپ گزاردن بسازند .

آدینه‌سی‌ام‌مرداد در شهر جنبش بیمانندی برپا بود. دیروز در مسجد صمصامخان چنین نهاده‌اند که مردم از همه کویها بدیدن انجمن بیایند ، و این نمایشی بود که میخواستند در برابر عین‌الدوله بدهند ، نیز مردم را بشورانند و از ترس بیرون آورند . اینست امروز از کویها دسته‌ها راه افتاده . سادات و پیرمردان در جلو و تفنگداران آراسته و آماده در پشت سر ایشان با موزیک و فریادهای شادی روبه انجمن می‌آمدند و چون همه دسته‌ها گرد آمدند حاج شیخ علی‌اصغر و حاج مهدی آقا گفتارها پرداختند . حاج مهدی آقا در پایان گفتار چنین گفت : ای مردم غیرتمند من زندگیم به پایان رسیده و چشم براه مرگ هستم ، شما می‌سپارم دست از « حقوق » خود برندارید . یگانگی نموده مشروطه را نگهدارید تا فرزندان شما آسوده زیسته نام شما را بنیکی یاد کنند . زیر بیرق خود کامگی نروید که دشمن دین و زندگانی شماست ... از اینگونه سخنان گفته اشک از دیدگان فروریخت . مردم نیز بگریه در آمدند . آن پیرزنده دل فریاد بر آورده چنین گفت . نه . شما گریه نکنید ! شما برس « حقوق » خود ایستادگی نمایید ، از این راه که جوانان در آن بخون خود غلطیدند باز پس نگردید . مردم فریاد برداشتند : تا زنده‌ایم دست از مشروطه بر نداریم و تا ما نیز با جوانان نرسیم از کوشش باز نایستیم . تا نبروز این نمایش برپا میبود تا مردم دسته دسته بکویهای خود باز گشتند .

شنبه سی و یکم مرداد آرامی بود . در این روز داستان شگفتی پیش آمد و آن اینکه آوازه آشتی در گرفته دسته‌ای از دوچپان به اینسو آمدند و با مشروطه خواهان آمیزش نموده دست بهم سودند ، و همراه آنان تا انجمن آمده در آنجا از ایشان پذیرایی شد . کسی ندانست سرچشمه این کار چیست . در « بلوای تبریز » می‌نویسد : نخست نایب علی‌اصغر با حسینخان این‌کار را کردند ، بدینسان که از سنگر با هم بکله‌گزاری پرداختند ، و نایب اصغر سنگرخود را رها نموده به اینسو آمد و حسینخان او را بانجمن آورده گوسفند برایش سر برید ، و چون شربت و چایی خوردند دوباره تا سنگرش رسانید . پس از رفتن ایشان از اینسو تقی‌وف یکی از سردستانان مجاهدین باهنگام باز دید روانه آنسو می‌گردد . مشهدی محمد علیخان می‌گوید : من و او با هم می‌بودیم سواره می‌رفتیم باسلامیه ، می‌گوید ولی چون بیازارچه سرخاب رسیدیم ناگهان ما را تیرباران کردند .

تقی‌وف از سویی و من از سوی دیگری گریخته جان بدر بردیم

نمایندگان که عین‌الدوله خواسته و یازده تن از شهر نزد او رفته بودند باز گشتند و سخنانی را که از عین‌الدوله شنیده بودند باز گفتند .

شب یکشنبه یکم شهریور (۲۵ رجب) یکساعت و نیم از شب گذشته ناگهان از سنگرها شلیک بس سختی برخاست و تا یکساعت بیشتر همچنان آواز شنیده می‌شد . فردا دانسته شد دولتبان از سنگر های خود شلیک کرده‌اند و مجاهدان پاسخ ایشان را

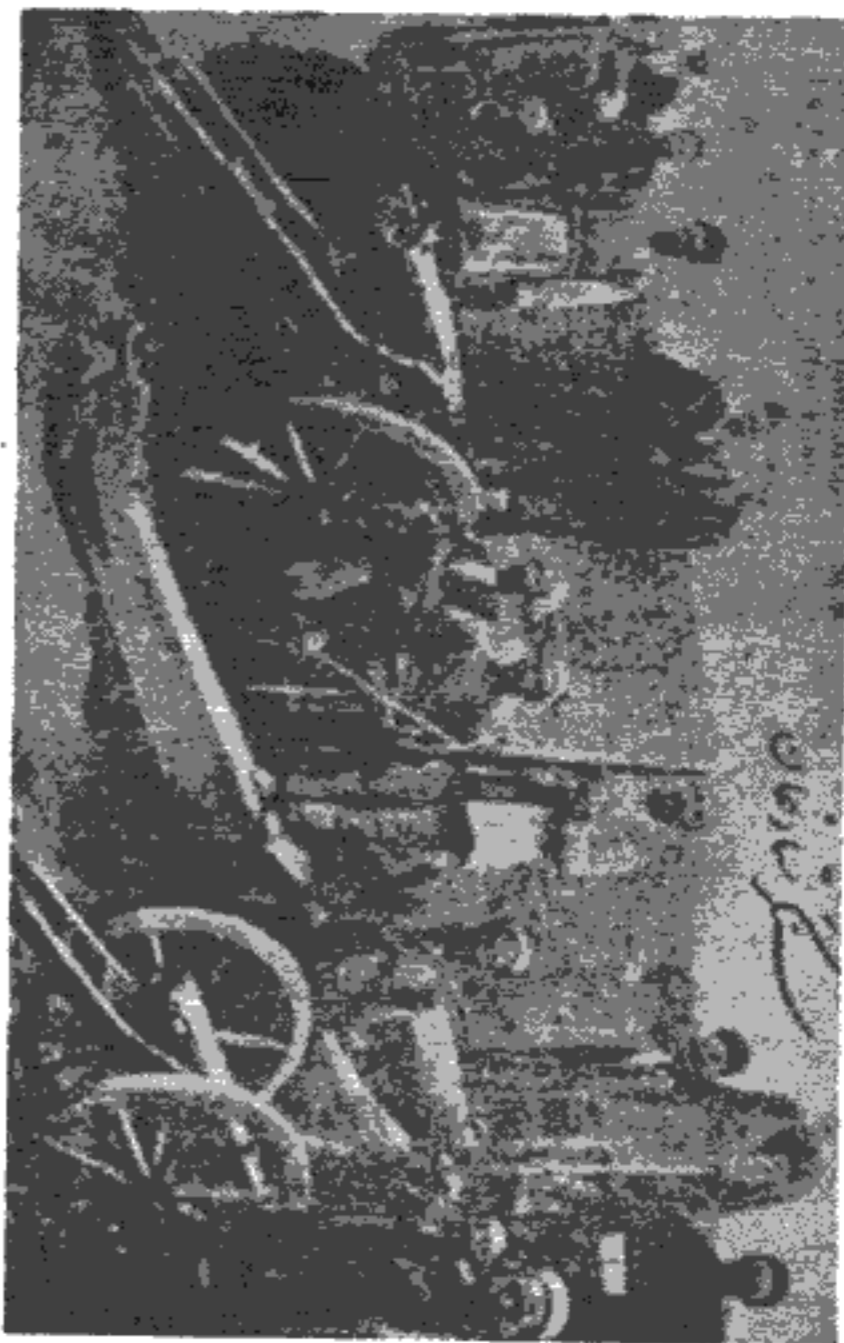
داده‌اند . ستارخان دستور داد که بار دیگر پاسخ آن شلیک‌ها را ندهند و تفنگ و فشنگ تپا نگردانند . امروز در انجمن نمایندگان و دیگران گرد آمده پاسخ گفته‌های عین‌الدوله را آماده می‌کردند و نوشته‌ای نیز بنام توده نوشته شده با دست دو نماینده برای او فرستادند . همین روز حاج جلیل مرندی چون از انجمن بیرون می‌آمد در ارمنستان بدست یکی از مجاهدان مرندی کشته شد ، و چون آن داستانی میدارد در اینجا مینویسم : در تبریز مردی بنام آقا حسن گنج‌های میبود که دیه‌هایی در نزدیکیهای جلفا می‌داشت ، و چون از بستگان روس شمرده میشد بروستاییان و دیگران از ستمگری باز نمی‌ایستاد . پس از جنبش مشروطه حق‌پردی نامی که با کمیته و اجنماعیون عامیون ، ایرانیان در باکو نیز راه میداشت ، بنام مجاهدی سر برافراشت ، و چون سرگردان و دلیری می‌بود دست ستمگری آقا حسن و برادرش را از روستاییان کوتاه گردانید . از اینرو آقا حسن و برادرش با او دشمنی بسیار پیدا کردند ، و در چند ماه پیش از این چنین رخ داده بود که حاجی جلیل که از نمایندگان انجمن شمرده میشد از سوی انجمن سفری با آنجا کرد ، و چون با خانواده گنج‌های دوستی میداشت او را واداشتند که حق‌پردی را فریفته بخسانه آنان برد ، و آنان فرصت از دست نداده با گلوله ناگهانی دشمن خود را کشتند . حق‌پردی پیروانی میداشت که از کشته شدن او داسوخته گردیدند و یکی از آنان بنام فیض‌الله به تبریز آمده امروز فرصت یافت و حاجی جلیل را بخون حق‌پردی کشت ، و چون داستان چنین می‌بود کسی هم بی‌اخواستی نپرداخت .

روز دوشنبه دوم شهریور در سنگرها آرامش ، ولی در انجمن شور و خروش برپا می‌بود . دو تن نماینده که نزد عین‌الدوله رفته و نوشته توده را برده بودند شبانه باز گشته و پاسخ آن نوشته را آورده بودند .

چنانکه گفتیم مشروطه خواهان بعین‌الدوله میگفتند : « باید رحیم‌خان و شجاع نظام و دیگران را گرفته بسزاشان رسانی ، و در نامه‌ای که از زبان توده نوشته بودند ، باز همین را خواسته بودند ، و پیداست که عین‌الدوله چنین درخواستی را نتوانستی پذیرفت ، و این بود هنگامی که پاسخ نامه رسید ، چون خواسته میشد که در برابر عین‌الدوله نمایشی داده شود ، کسانی بهیاهوی پرداختند که اکنون که عین‌الدوله نمی‌خواهد سزای آدمکشان و تاراجگران را بدهد ، و راهها را باز کند ، ما خودمان سزای آنانرا داده راهها را باز خواهیم کرد . و باین عنوان مردم را نیز بشورانیدند ، و پس از یکرشته هایهویی چنین نهاده شد که فردا هر کسبکه دستش به تفنگی میرسد آنرا بردارد و بانجمن بیاید که همگی یکجا بر دولتبان تازند و تا آنان را از میان برنداشته‌اند باز نگردند . بدینسان مردم را بهر يك نمایشی آماده گردانیدند . امروز در مسجد صمصام خان نیز در همین زمینه شور و خروش مبرفت .

گشته شدن
شریفزاده

روز سه شنبه سوم شهریور (۲۷ رجب) یکروز پر خسروشی بود . امروز چنانکه نهاده بودند مردم از همه جا رو بانجمن آوردند . هر کسی دستش رسیده تفنگی برداشته . حیاط انجمن و کوچه ها همه پر گردید . دسته هایی از مجاهدان نیز بدانجا شتافتند . پیاپی فریاد می زدند : « باید جنگ کرد ، باید بردشمن تاخت ، اگر جلو مردم را باز گزاردندی بیگمان تا باغ صاحب دیوان پیش رفتندی . ولی پیداست که نتیجه چشیدی . ستارخان نیز بانجا آمده بارام گردانیدن مردم کوشیده چنین گفت : « تا دشمن پیش نیاید من جنگ



نکنم ، من ریخته شدن خون مردم نمیخواهم ،

مردم پافشاری می داشتند و پیاپی فریاد می زدند : ناطقان بگفتار پرداختند . شریفزاده هم سخنی را ند ولی چه سخنی که پتیاره جانش بود . مشهدی محمدعلیخان که در آنجا بوده چنین میگوید : حیاط انجمن پر از مردم و تماشاچی میبود . مجاهدان دسته دسته می رسیدند . زمانیکه دسته محمد صادق چرندابی برو بروی پنجره تالار رسید شریفزاده سخنی آغاز کرد و در پایان گفتار چنین گفت : « نکوبید جنگها کرده کار را از پیش برده ایم . هنوز آغاز جنگهای ماست . . . » مجاهدان خواست او را در نیافته سخت بر آشفتنند . مشهدی محمد صادق فرصت نداده از پایین کلمه های درشتی پرتاب کرد . ازدرون اطاق هم حاجی محمد میراب و حاج علی اکبر دباغ تندی نمودند که این بیدین چه میگوید ؟ من دم پنجره ایستاده بودم شریف زاده را بزمین نشانده خودم در جای او ایستادم و بسخن پرداختم و گفته شریفزاده را معنی نموده بمجاهدان نکوهش کردم . همچنین کربلایی علی مسیو به حاج محمد و دیگران نکوهش کرد . کار بجایی رسید که مشهدی محمد صادق هم بالا آمده همگی از شریفزاده چشم پوشی طلبیدند . جوش و خروش فرو نشسته مردم پراکنده شدند . شریفزاده که در روزهای بیم بکونسولخانه فرانسه پناهییده و هنوز در آنجا می زیست همراه حاج مهدی آقا از انجمن بیرون آمده روانه گردید . ولی بقونسولخانه نرسیده ناگهان عباسعلی آهنگر و سه تن دیگر جلو او را گرفتند و با گلوله از پایش در آوردند . شوند این داستان درست دانسته نشده . کسانی میگویند از اسلامیه پول فرستاده عباسعلی و همراهان او را باین کار واداشته بودند . مشهدی محمد علیخان می گوید : در آن هنگام که برخاش و گفتگو میان شریفزاده با مشهدی محمد صادقخان در انجمن برخاست یکی از مجاهدان بیرون شتافته بعباسعلی آهنگر و همراهان او که در ارمنستان مست کرده و در قهوه خانه نشسته بودند آگاهی برد ، و چون ایشان با محمد صادق خان دوستی داشتند بهسواى او برخاسته آهنک انجمن کردند . ولی چند گامی برنداشته به شریفزاده برخوردند و مست و خشم آلود گرد او را گرفتند . آهنگر دشنامهایی شمرده بیکی از همراهان که او نیز عباسعلی نام می داشت دستور داد با گلوله ورندل از رانش زده بیچاره را از پا انداخته خودشان گریخته بیرون رفتند .

هرچه بود جوان بیگناه بخاک افتاده بخون خود غلطید . بصدای تیر مردم ریخته او را برداشتند و بکونسولگری فرانسه بردند که دوساعت بیشتر زنده نبود و در گذشت . نمایش آن روز با این نتیجه اندوه آور پایان یافت . چنانکه گفته ایم اینجوان در سایه گفتارهای تند خود جایگاهی میان آزادیخواهان یافته بود .

همان روز پسین تنگ ناگهان از همه سنگرها شلیک بسیار سختی برخاست و بیگمدم سراسر شهر پر از آتش گردید . دولتیان از همه جا بجنگ برخاسته و برای نخستین بار سپاه عین الدوله نیز از سمت خیابان بفشار پرداختند . همانا عین الدوله سپاه رامی آزمود

ویا بگفته روزنامهها «رأفت ملوکانه» راکه همراه آورده بود بدینسان ب مردم می‌رسانید . از لشکر گاه شاطرانلو دو تیر توپ انداختند و از خیابان پاسخ آنها را با توپ دادند . تا یک ساعت این غوغا برپا می‌بود تا فرونشست . سواران که پیش تاخته بودند کاری نتوانسته پس نشستند . همچنین از سوی امیر خبیز و دروازه استانبول بهره‌ای نبرده باز گشتند . بنوشته بلوای تبریز در خیابان بیست و پنج تن سوار و دو تن سرباز ، و در امیر خبیز هفت تن از ایشان کشته گردیدند . ولی از مجاهدان بکسی آسیب نرسید .

باید دانست که مجاهدان چون از پشت سنگر جنگ کردند و بیباکی نمودند از آنان کمتر کشته شدی . لیکن این نیز هست که کشتگان خود را تا توانستندی کمتر نشان دادندی



پ ۲۳۱

شادروان علی مسیو با - ایران آزاد بخوانان تبریز و دیگران

(این پیکره در سال ۱۲۸۵ برداشته شده بوده و اینست ضریح نیز در میان ایشان دیده میشود تا مایه زبان درازی بد خوانان نگردد ، این شمارشهای حاجی و بیجوویه از آن راه است . این آنچه راکه از کسی شنیدی نوشتی . اینست شماره کشتگان دولتیان را نیز کمتر میدهد . دولتیان کشتگان خود را تا توانستندی با خود بردندی و این نشدنی بود که مجاهدان از همگی آنها آگاه باشند .

شب چهارشنبه در شهر آرامش ، ولی همه آزاد بخوانان از پیش آمد کشته شدن

شریفزاده افسرده میبودند . روز چهارشنبه همچنان آرامش بود ؛ کشتگان شریفزاده راکه نهان شده و سپس خود را بطویل ستارخان رسانیده در آنجا بست نشسته بودند ستارخان دستگیرشان کرده بانجمن فرستاد ، و در آنجا پس از باز پرس هردو عباسعلی را بمجاهدان سپردند که درارمنستان با گلوله از پادر آوردند و تنهای ایشان را بدار آویختند . آن دو تن دیگر را رها کردند .

شب پنجشنبه پنجم شهر یور سه ساعت از شب گذشته شلیک بسیار سختی از سنگر - های دولتی برخاسته تا سه ساعت آواز شنیده می‌شد تا خاموش گردید . روز پنجشنبه انجمن سه بیرق سه رنگی (سرخ و سفید و سبز) که نشان مشروطه شمرده میشد و روی آنها « زنده باد مشروطه » نوشته شده بود آماده گردانیده یکی را برای امیر خبیز و دیگری را برای خیابان فرستاد که با شکوه فراوانی برده در آخرین سنگر برافراشتند بیرق سوم را بسردر انجمن افراشتند . برای دل دادن ب مردم هر زمان نمایش دیگری پیش می‌آوردند . نیز امروز سنگرهای تازه که میساختند بانجام رسیده سه توپ و یک خمپاره در امیر خبیز دم گرمابه حاجی کاظم نایب و دو توپ بزرگ در خیابان بالای مسجد کبود و یک توپ در مارالان در سنگر آنجا بکار گزارند . نیز توپهایی بر بالای ارك استوار کردند . چون روز سوم از مرگ شریفزاده جوان میبود چهار هزار مجاهد بر سر خاک او رفته برایش آمرزش خواستار شدند .

در این روزها با آنکه با عین الدوله گفتگو میشد و نمایندگان در آمد

ورفت میبودند ، در میان جنگها بریده نمی‌شد و چه شب و چه روز ،

کمتر زمانی آرامش میبود . ما در این کتاب یادداشتهای حاجی و بیجوویه ای را ، که پیشامدهای چهار ماهه را روز بروز یادداشت کرده ، می‌آوریم ، و چون جز از آن یادداشتهای دیگری از یکمرد « درباری اردبیلی » (۱) که همراه عین الدوله تا باسمنج آمده و دو ماه کما بیش در آنجا می‌زیسته ، و او نیز پیشامدهای دو ماهه را روز بروز برشته نوشتن کشیده در دست می‌داریم ، این دو یادداشت را که با هم میسنجیم در بسیار جاها جدا از هم می‌باییم . مثلا در باره فلاشب حاجی و بیجوویه ای می‌نویسد : « آرامش بود ، این درباری اردبیلی می‌نویسد : « شهر یکبار چه آتش بود ، بدینسان ناسازگار هم می‌باشد .

چگونگی آنست که درازی تبریز بیش از یکفرسنگ می‌باشد و در بخش بزرگی از آن درازا سنگرهای دوسو میباشند ، و چنین نمی‌بود که هر جنگی که رخداد همه مردم شهر بدانند . چه بسا در سوی خیابان جنگ رخ می‌داد در و بیجوویه و امیر خبیز از آن آگاه نمیگردیدند . همچنین بواروئه آن . بویژه در شبها که هنگام خواب میبود و جز

(۱) اینمرد از اردبیل همراه عین الدوله آمد و یک کتابی نوشته که باخط خود نزد منست و ما او را در همه جا « درباری اردبیلی » خواهیم نامید .

جنگهای نزدیک مردم را بیدار نمیکردانید .

حاجی و بجویه در و بجویه مبعوده و درباری اردبیلی در باسمنج . هر کدام از جنگهای یکسو آگاه میشده اند . رو بهمرفته میتوان گفت که در این روزها جنگ بریده نمی شد ، را اگر در یکجا آرامش می بود در جای دیگر زردو خورد میرفت .

در اینروزها اندیشه های گوناگونی در سرهای دولتیان و مشروطه خواهان پیدا شده این جنگهای پیاپی را نتیجه میداد : سرکردگان دولتی که در دوجی میبودند ، از رحیمخان و شجاع نظام و دیگران ، با آنکه پیش از آن زور خود را بشهر زده و از فیروزی نومید شده بودند ، این هنگام که عین الدوله و سپهدار رسیده و از نام و آوازه آنان ترس و بیم در بسیاری از دلها پیدا شده بود ، دوباره آن سرکردگان با امید افتاده چنین میخواستند ، که اگر بتوانند پیش از رسیدن لشکرهای تهران ، کار را بپایان رسانند که بیکبار بدنام نگردند .

از آن سوی ملایان اسلامیه که بخون مردم تبریز تشنه میبودند ، ازروزی که عین الدوله رسید او را آسوده نمیگزاردند ، و چون میدیدند او شتاب نمینماید رحیمخان و دیگران را برمی انگیزند .

از اینسو نیز ستارخان و باقرخان که این زمان نیک نیرومند گردیده از روی اندیشه بکارها میکوشیدند ، چون می شنیدند از یکسو سپاه ماکو در راهست و از یکسو دسته های سوار و سرباز از تهران میرسد ، دور اندیشانه چنین میخواستند که پیش از رسیدن آن لشکرها دوجی را از جلو برداشته ، باری از درون شهر ایمن باشند ، و این بود این زمان چیرگی از خود نشان داده گاهی نیز اینان جنگ را آغاز میکردند ؛ در نتیجه اینها بود که جنگ پیاپی شده دنباله اش بریده نمیشد . در این هنگام دولتیان بیشتر شبها بجنگ میپرداختند . اکنون باز رشفه داستانرا دنبال می کنیم :

از شب آدرینه ششم شهریور (۳۰ رجب) تاسه روز همچنان ، شبان و روزان جنگهای کوچکی میرفت . شب دو شنبه نهم شهریور (۳ شعبان) دو ساعت و نیم از شب گذشته بیکبار شلیک بسیار سختی برخاست که سراسر شهر را بشوراند و مجاهدان از هر سو بیرون شتافته خود را بیاری سنگرها رسانیدند . سه ساعت کمابیش جنگ میرفت تا آرامش یافت ، و چون روز شد دانسته گردید هفده تن از سوار و سرباز کشته شده اند .

سه شنبه دهم شهریور از چند سمت ، از مارالان و منازل های مجیدالملک و دیگر جاها جنگهای سبکی کرده میشد . پنج تن از سواران کشته گردید و دو تن دستگیر افتادند . بگفته « بلوای تبریز » از مجاهدان کسی آسیب ندید .

چهارشنبه یازدهم شهریور (۶ شعبان) از روزهای بسیار سخت بود . باامدادان سواران عین الدوله از سرخیابان و جنگجویان دوجی از سمت ششکلان و پل سنگی از چند راه بخیبان تاخت آوردند و جنگ بیمناکی در گرفت و تا نیمروز بازار کشتار گرم

میبود تا دولتیان شکست یافته باز پس نشستند ، و مجاهدان فرصت نداده ایشان را دنبال کردند و از چند سو بششکلان و چهار منار پیش رفتند . نیز از سوی امیر خیز از کوچه لکتر به پیشرفت پرداختند و در هر سویی پیشرفت بسیار کرده بسنگر هایی از دولتیان دست یافتند . ولی پاره مجاهدان در خانه های امام جمعه و برادر او و دیگر خانه ها سرگرم تاراج شده بسواران فرصت دادند که بازگشته گرد آنان را گیرند . بدینسان فیروزی ناانجام مانده کسانی از مجاهدان تباہ گردیدند . چنانکه گفتیم ستارخان و باقر خان میخواستند پیش از آنکه سپاه ماکو و لشکر های تهران برسد دوجی را از میان بردارند و درون شهر را از دشمن بیبرایند و این بود دستور این پیشرفت را داده بودند . ولی چون این زمان هر گونه کسی ، میانه مجاهدان می بود بسیاری از ایشان دست بتاراج گشاده کار را ناانجام گزاردند . بگفته حاجی و بجویه ای امروز یازده کس از مجاهدان کشته و سه تن گرفتار شدند ، و از سواران هشتاد تن کمابیش نابود گردید ، نیز مجاهدان پانصد باب دکان را از بازار که بدست دولتیان و کمینگاه سواران می بود آتش زدند و خانه هایی را در دوجی تاراج کردند .

شب پنجشنبه دوازدهم شهریور (۷ شعبان) از سنگرها آواز شنیده میشد و جنگ



ب ۲۳۲

ضرغام بایکدسته از پیرامونیان خود

(این پیکره پیش از جنگ برداشته شده بوده)

سختی در میان میبود. از ارك سه تیر توپ انداختند، و چنین گفته میشد که دولتیان هم از سوی دوجی و هم از بیرون شهر به پیشرفت پرداخته‌اند. در یکی از یادداشتها در باره این شب چنین می‌نویسد: «الحال که از شب سه ساعت می‌رود لاینقطع تیر تفنگ است که از چهار طرف شلیک میشود. با اعتقاد من اقل کم تا این ساعت يك کرور تفنگ از طرفین خالی شده بلکه مضاعف. امشب شب بسیار هولناک است، روز پنجشنبه آگاهی رسید سپاه ما که از دیری آوازه‌اش پراکنده شده بود پیشرو آن از صوفیان باینسو گذشته و در نزدیکی دیه خواجه میرجان چادر زده‌اند، و از اینسو مجاهدان ساوالان و خواجه دیزج که در جلو آنان ایستاده‌اند در دیه ساوالان میباشند.

امروز سنارخان و باقرخان دستور دادند از این پس هر مجاهدی دست بتاراج گشاید همراهانش او را بزنند. نیز هنگام پسین دسته‌ای از لشکر گاه عین الدوله بخیا بان تاخت آوردند. باقرخان دستور داد چهار توپ انداختند که کسانی از ایشان کشته شده و دیگران باز گشتند.

شب آدینه یکساعت از شب گذشته از سوی دروازه استانبول تیراندازی سختی آغاز شده و مجاهدان که در خانهای خود می‌بودند همگی بیرون آمده بیاری سنگرها شتافتند در همان هنگام از سر خیابان و مارالان و از سوی باغمبشه و دیگر جاها سواران بتاخت پرداخته مجاهدان بجلوگیری کوشیدند و از هر سوی آواز تفنگها بهم در آمیخته در شهر پیچید، و چون جنگ پس سختی میبود از سنگر نوین امیر خیز توپ را کاشاد دادند و تیر بسوی دوجی انداختند. تا دو ساعت آشوب بر پا میبود.

روز آدینه در بازار مجاهدان چون برای ناهار رفته بودند سواران فرست یافته سنگرهای ایشان را گرفتند. نیز بر کاروان سرای در عباسی دست یافته استوار نشستند، کربلایی حسین خان و مهدی محمد علیخان چگونگی را دانسته بر سر آنان شتافتند و با آنان در آویخته تا غروب جنگ سختی کردند و سه تن از ایشان زاکشته دیگران را بجای خود باز گردانیدند. نیز دسته‌ای از دم مقبره تاخت آوردند و در راسته بازار جنگ در گرفت. نیز از بالای دباغخانه زد و خوردهایی رفت. «بلوای تبریز» می‌نویسد: در این شب و روز رویهم بیست و پنج تن از دولتیان کشته شدند. درباری اردبیلی هم میگوید: هشت تن از مجاهدان کشته و چند تن دستگیر شدند.

شب شنبه چهاردهم شهریور باز دولتیان به شبیخون برخاسته از همه سنگرها تیراندازی و فشار آغاز کردند و جنگ سختی در گرفت. تا بامداد آواز شلیک شنیده میشد روز شنبه باز نمایندگان از پیش عین الدوله رسیده پیامهایی آوردند. امروز دانسته شد تیمچه خرازیها که در دست دولتیان می‌بود شبانه سواران دیوار آن را شکافته و بجز از چهار حجره که از بازارگانان اسلامی نشین میبوده دیگر حجره‌ها را باز و هرچه از پول و کالا یافته‌اند پاك برده‌اند. روزنامه انجمن می‌نویسد. چون هر چه راسته و چار سوا

در دست سواران می‌بود چابیدند از امروز دست بتاراج کاروانسراها و تیمچه‌ها باز کرده‌اند.

همان روز هنگام نیمروز ناگهان آواز تفنگ از سنگرهای دولتیان برخاسته جنگ آغاز شد و در میان باران گلوله غرش توپها نیز از دوجی و امیرخیز برخاست، و در یکدم شهر پراز غرش و آواگردید. بگفته «بلوای تبریز» امروز یکصد و شش تیر توپ انداختند.

شب یکشنبه پانزدهم شهریور (۹ شعبان) بار دیگر جنگ برخاست. **یک جنگ شبانه** ولی جنگی که تا آنروز مانند‌اش رخ نداده بود. یکساعت و نیم از شب گذشته بیکیبار از همه سنگرها، از سر خیابان تا آخر امیرخیز **سخت تر**

که يك فرسنگ بیشتر است شلیک آغاز شده سراسر شهر پس از آواگردید و در همان هنگام سواران رحیمخان و شجاع نظام بهمراهی دسته انبوهی از سپاهیان، لشکر عین الدوله، که از پیشتر بخشی از ایشان بکوی دوجی و بخش دیگری بمارالان و آخر خیابان فرستاده شده بودند بفشار و تاخت پرداختند. از دوجی غرش توپ برخاسته گلوله‌های آتشین بر سر خانها ریختن گرفت. آواز تفنگ چنان پیایی میبود که تو گفتمی اسفند بروی آتش ریخته‌اند. آواز تفنگ و غرش توپ بهم در آمیخته تو گویی شهر را از جا میکند. گاهی نیز آوای خارا شکاف بمب بر آنها افزوده میشد. بیچاره مردم چه حال می‌داشتند و در آن تاریکی بزنان و بچگان چه ترسی رومیداد؟! فریاد یا الله از خانه‌ها بلند گردیده و کسی نمیدانست چه رو خواهد داد. همانا عین الدوله میخواست امشب کار را بکسره نماید و بیش از همه بخیا بان که در سر راه است پرداخته از چند سو بتانجا فشار می‌آورد. امشب خیابانین غیرت و دلیری بی‌اندازه نمودند. بسویژه میرهاشم خان که بییاکانه به دشمنان تاخته آنانرا پس نشاند و سنگری را که از دست مجاهدان در آورده بودند از ایشان پس گرفت. بدینسان از کوشش خود نتیجه نبرده بجای خود باز گشتند. چنانکه گفتیم این جنگ از همه جنگهای دیگر سخت تر و هراس انگیز تر بود. از شگفتی‌هاست که بگفته بلوای تبریز امشب صد و شصت و چهارتن از دولتیان کشته شد. ولی از مجاهدان کسی را سراغ ندادند کشته شده باشد. امشب گذشته از توپ و تفنگ هجده بمب نیز ترکیب.

روز یکشنبه آرامش بود. مردم که در مسجد صمصامخان فراهم می‌آمدند تاراجگری

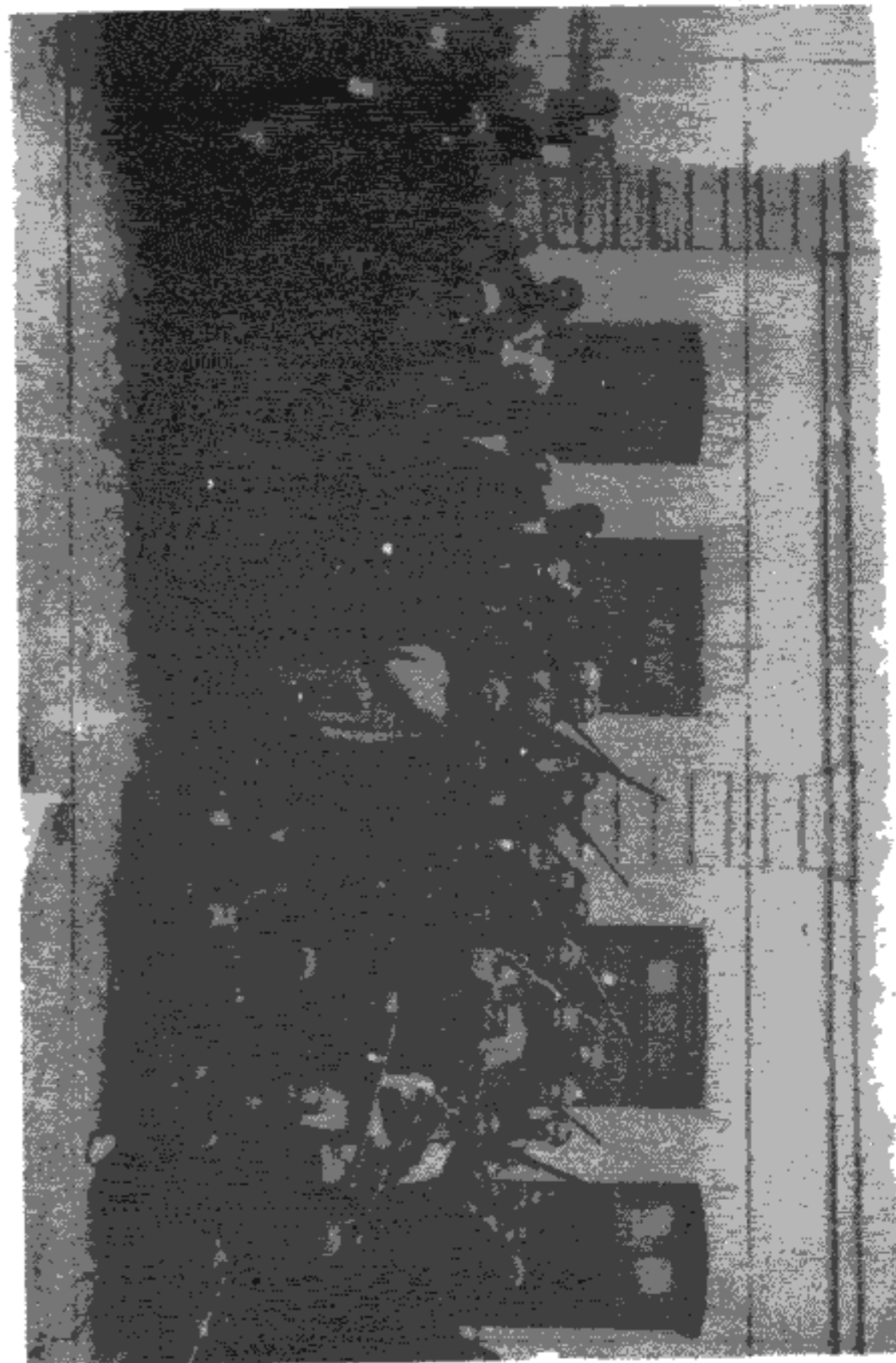
سواران و شبیخون‌های سرکردگان و فریبکاری عین الدوله را گفتگو کردند، و چون هنوز با او رشته بریده نشده بود چنین خواستند که گفتگو را بپایان رسانده کار خود را با او بکرویه گردانند و چنین نهادند که نمایندگان از او بشهر طلبند و آخرین سخن خود را با او پیام فرستند، و چنین نهادند که فردا مردم در خیابان در مسجد کریمخان گرد آیند.

شب دو شنبه شانزدهم شهریور از سنگرها تیراندازی میشد. امشب نیز سواران دیوار سرای بزرگ حاج سید حسین را شکافته حجره‌های آنجا را بچاروب تاراج روقتند.

از جمله معین الرعا یا که خانه اش دو ماه پیش ناراج شده بود امشب حجره اش نیز تاراج شد و گذشته از کالای بازرگانی پول وزرینه ابزار و پارچه جواهر نیز بقاراج رفت.

روز دوشنبه جنگ سختی در بازار میرفت. از آن سوی چنانکه نهاده بودند در شهر جنبش پدید آمده مردم از هر کوی در خیابان گرد آمدند. مسجد کریمخان پر گردیده در کوچه ها نیز مردم دسته دسته ایستادند. نمایندگان عین الدوله نیز آمدند. گفتارهای بسیاری رانده شده آنچه گفتنی میبود گفتند. تاراج تیمچه و کاروانسرا را یساکردند. شبیخون های سرکردگان را بمیان آوردند. چون نیمروز فرا رسید انبوهی پراکنده شده سردستگان همراه نمایندگان عین الدوله به خانه میرهاشم خان رفتند. در آنجا نیز گفتارهایی رانده شد. از جمله حاجی قفقازی زبان بسخن باز کرده چنین گفت: «تاجان در تن داریم در نگهداری مشروطه خواهیم کوشید. شاهزاده عین الدوله که بحکمرانی آذربایجان آمده اند بیایند و درون شهر نشینند و بقانون مشروطه فرمان رانند. هر کسی که گناهکار است فرمان دهند دستگیرش نماییم تا باز پرس شود و کیفر ببیند. نه آنکه در بیرون شهر نشیند و پیای لشکر کرد آورد، و ایل های شاهسون و قره داغ و سواره و پیاده مرندی و کردان شکاک و جلالی را خواسته و باین همه بس نکرده از تهران و قزوین و زنجان و بختیاری و کبکاوند و پشت کوه نیز سپاه بخواند و در شاطرانلو لشکر بزرگی آراسته در آرزوی کشتار مردم بیدست و پا باشد. ما را از این لشکرها چه باله! این سی هزار سپاه جای خود اگر صد هزار هم باشد ترس نخواهیم کرد و دست از حقوق خود بر نخواهیم داشت. ما میخواستیم ایران چون دولت های اروپا نیرومند گردد». این سخنان از دهان جوان غیرتمندی در می آمد که بروی آنها ایستادگی نموده سالها کوشید و سرانجام ببالای دار رفت.

پس از گفتگوی بسیار چنین نهادند که نامه ای از زبان مردم بعین الدوله نوشته با نمایندگان بفرستند. چنانکه گفته ایم عین الدوله از روزیکه رسید سخن از نیکخواهی میگفت و چنین وامی نمود که جنگ و خونریزی را دوست نمیدارد. و ما میدانیم که این جز رویه کاری نمی بود و چنین میخواست که با سخن روز گزارد تا سپاهایی که خواستندی رسید برسند. این را ستار خان و باقر خان و سردستگان شهری نیز میدانستند. چیزیکه هست چون عین الدوله یکمرد بنامی میبود و خود از درون دل با محمد علی میرزا دشمنی میداشت. مشروطه خواهان گاهی امید می بستند که بتوانند او را بسوی خود کشند. و از اینرو رشته گفتگو را با او تمییز بدند. لیکن در آن میان دانسته شد که عین الدوله نه کیست که بمشروطه گراید، و در گفتگوها جز سخنان دو رنگی از او دیده نمیشد. زیرا از یکسو چنین نشان میداد که بارفتاریکه رحیمخان و شجاع نظام در شهر کرده و کشتار و



پیکره ۲۳۳ نشان میدهد ستارخان را با تفنگچیان خود (این پیکره پس از شکست اردوی

ماکودر جلوی عمارت روسیان در سرپل آجی برداشته شده)

تاراج دریغ نگفته بودند، همدستان نمیباشد، و از یکسو در بودن او همان رفتار بریده نشده بود.

راستش آن بود که انجمن از گرایش او بمشروطه نومید گردیده میخواست بیکیار رشته را ببرد، و در همین زمینه نامه‌ای از زبان توده نوشته میشد، که این نامه تا روز پنجشنبه آماده گردید، و روز آدینه نوزدهم شهریور (۱۴ شعبان) که روز جنگ با سپاه ماکومی بود و شهر گرفتاری سختی میداشت، چهار تن از سردستانان، که شیخ محمد خیابانی و میرزا محمد تقی طباطبایی و سید حسینخان عدالت و میرزا حسین واعظ میبودند آنها برداشته همراه نماینده سیاسی انگلیس آهنگ باغ صاحب‌دیوان کردند، و در هنگامی که جنگ در شهر با سختی بسیار پیش میرفت، آنان در آنجا بگفتگو پرداختند. عین‌الدوله باز همان سخنان دو رنگ را میگفت، ولی در پایان اندیشه خود را بی پرده گردانید و چنین گفت که تا مجلس در تهران باز نشده انجمن تبریز را بهیچ عنوان نتواند شناخت. انجمن نیز، چند روز پیش از آن، بهمه کنسولخانه‌های تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان، بنامه و بتلگراف آگاهی داده بود که چون باید قانون اساسی همیشه در کار باشد، عین‌الدوله را که نه از روی قانون باذربایجان فرستاده شده، بوالگیری نمی‌شناسد، و همان مخبر السلطنه را که از روی قانون فرستاده شده بود والی آذربایجان دانسته در نبودن او اجلال الملك را بنایب الایالتی بر می‌گمارد. نیز تلگرافی در همین زمینه به وزارت داخله فرستاد، بدینسان آمد و رفت و گفت و شنید با عین‌الدوله بریده شد، و پیدا بود که پس از این جنگهای دیگر سخت تری خواهد رخ داد. بویژه سپاههایی که خواستندی رسید رسیده بودند. فوج قزوینی بسرکردگی انتصار السلطان، سواره و سرباز بختیاری بسرکردگی سالار جنگ، یکدسته قزاق، سواره‌های سنجابی و چکنی بیباغ صاحب‌دیوان رسیده، و سپاه ماکو نیز که از دیر باز نامش میرفت تا نزدیکی شهر پیش آمده بود.

مشروطه خواهان با آنکه بخواست خود دست نیافته دوجی را از میان برنداشتند بودند، باز ترس بخود راه نمیدادند. ولی انبوه مردم سخت در هراس میبودند و بدخواهان مشروطه که در همه کویها بفراوانی یافت میشدند، در همین روزها بار دیگر بجوش و جنب پرداخته تاملتوانستند دل‌های مردم را پر از بیم میگردانیدند. بویژه پس از آنکه سپاه ماکو از صوفیان گذشت و آن بیدادگری را که خواهیم آورد در ساوالان کرد، که عنوان بزرگی بدست بدخواهان افتاد.

در همین روزها انجمن ایالتی آذربایجان بیک کاراجدار دیگری پرداخت. چگونگی آنکه چون شنیده میشد محمد علیمیرزا از تنگدستی و بی پولی ناچار گردیده و امی بخواهد، و با نمایندگان روس و انگلیس گفتگویی در تهران مبرود که بنام پیشکی، باندازه چهار صد هزار لیره باو پرداخته شود، انجمن تبریز که خود را بجای دارالشوری گزارده بود،

بجلبوگیری يك نوشته‌ای بنمایندگان دولت‌های بیگانه نوشته، و آنها بچاپ رسانید و بهمه کنسولخانه‌ها فرستاد، کوتاه شده آن اینکه: تادار الشوری باز نشود و پرك ندهد محمد علی میرزا نخواهد توانست بنام ایران وامی بگیرد، و اگر پولی از این باره باو پرداخته شود در آینده توده آنها نخواهد پذیرفت. سپس تلگرافی در همین باره بپارلمان و سنای فرانسه فرستاد که اینك نسخه آنها در پایین می‌آوریم:

«پاریس مجلس مبعوثان، مجلس سنا در موقعیکه شاه مجلس ملی را باتوب منفصل و ساخته و میخواست برای منقرض ساختن قوای ملی از دول متحابه قرض کرده تجهیز سلاح، و قشون نماید ما ملت ایران بعموم ملل حریت پرور عالم اعلام میکنیم که این وجه، نظر باینکه باعث اضمحلال يك ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانی خود جان سپاری، و میکنند ملت ایران هم بهیچوجه خود را ذمه دار این استقراض نخواهد دانست»

«انجمن ایالتی آذربایجان»

سپاه ماکویکی از نامهای بیست که در تاریخچه جنگهای آزاد بخوانان

سپاه ماکو تبریز دارای برجستگی، و باسپاههای گوناگونی توأم بوده. سپاه ماکو که گفته میشود کسانی که در آن روز در تبریز بسوده‌اند،

داستانهای بسیاری را بیاد توانند آورد. بیاد توانند آورد آن ویرانیها را که در سر راه خود از خوی تا تبریز کردند، بیاد توانند آورد آن آتش را که در ساوالان افراشتند، بیاد توانند آورد آن چابکی و تندی را که در ناختن بپهر از خود نمودند، بیاد توانند آورد آن ترس و تکانی را که بشهر انداختند، پس از همه بیاد توانند آورد آن سیلی خشم را که از دست مجاهدان خوردند و باز گشتند اگر صمد خان و سپاه او را بکنار گزاریم. در یازده ماه جنگهای تبریز، هیچ سپاهی در برابر شهر آن دلیری و چابکی را نشان نداد و هیچ سپاهی نیز آن سیلی سخت را از دست شهر نخورد.



شده سه هزارتن ، از دلیرترین جنگجویان را دربر ، و پنج توپ کاری را باتوپچیان ورزنده همراه میداشت ، اقبال السلطنه آن دشمن کهن مشروطه بسیجیده و آنرا بسر - کردگی خواهرزاده اش عزو خان ، (همان جوانی که زمانی خود را از مشروطه خواهان نشان میداد) ، بسرتبریز فرستاده بود که هم در چنین هنگام درماندگی شاه باویساوری کند وارج خود را نزد او فزونتر گرداند ، و هم کینه از مشروطه خواهان بسته دل خود را خنک سازد .

این سپاه ازدیز بازارماکو براه افتاده ، از خوی باینسو بهرآبادی که میرسیدند آتش میزدند و تاراج میکردند تا بنزدیکی های تبریز رسیدند ، و این بود از دیر باز آوازه آمدن آنان بشهر رسیده مایه بیم سخنی دردلهای مردم شده بود ، و ما اینک داستان رسیدن آنان را باجتگی که کردند مینویسیم :

روز دوشنبه شانزدهم شهریور (۱۰ شعبان) که گفتیم در بازار جنگ سختی رفت ، و از آن سوی مردم در خیابان در برابر نمایندگان عین الدوله بنمایش می پرداختند ، فردا سه شنبه آرامش بود ، ولی امروز آگاهی رسید که سپاه ماکو تاصوفیان (شش فرسخی تبریز از سوی شمال غرب) پیش آمده اند . نیز دسته های سپاه از تهران (بختیاری و قزاقی و دیگر دسته ها) بیاسمنج رسیده اند .

از چندی پیش گروهی از روستاییان ساوالان و خواجه دیزه والوار که دیههایی در بیرون تبریز ، از سوی صوفیان میباشد ، شهر آمده و از ستارخان تفنگ و فشنگ گرفته و در دیههای خود سنگرها پدید آورده بودند ، و چون سپاه ماکو بصوفیان رسیده بود امروز آنان جلو پیشروان سپاه را گرفتند و زنان و فرزندان خود را بشهر فرستادند .

روز چهارشنبه هجدهم شهریور (۱۲ شعبان) در شهر جنگی نبود . لیکن در بیرون يك داستان بسیار اندوه آوری رخ داد . چگونگی آنکه سپاه ماکو از صوفیان برخاسته به پیشرو خود پیوست ، و مجاهدان که در ساوالان می بودند با ایشان بجنگ ایستادند . لیکن با آن سپاه بسیار برابری نتوانسته شکست خوردند و در اندک زمانی بیست و هشت تن از آنان کشته شد و هفتاد و پنجتن دستگیر افتادند ، عزو خان دژ خیمانه دستور داد که چهارتن از سران اینان را بدهانه توپ گزارده گوشت واستخوانشان بهسوا پزانیدند . غرنب توپها از دو فرسخی شهر را تکان میداد ، و چون آگاهی از چگونگی رسید بسیاری از مردم سخت هراسیدند .

این خود لغزشی می بود که یکدسته روستاییان ناآگاه را ، که جز تفنگ افزاری نمیداشتند در برابر آن سپاه بگمارند ، و من نمیدانم این لغزش از که سرزده بوده .

روز پنجشنبه آرامش بود . امروز سالار ارفع (۱) که عین الدوله او را بسر درود

(۱) میرزا عبدالله خان فرزند نظام العلماء با آنکه بسیاری از خاندان ایشان در سوی مشروطه می بودند و او نیز پیش از این مشروطه خواهی می نمود این زمان بدولتیان پیوسته بود

(يك فرسخی تبریز از سوی غرب) فرستاده و او در آنجا نشیمن گرفته بگرد آوردن سواره و سرباز می پرداخت با دسته های خود بقراملك فرود آمد . قراملكیان که خود دشمن مشروطه می بودند چون اینان نیز رسیدند لشکر گاهی از آن سوهم پدید آمد . از آنسوی امروز شجاع نظام از دامنه کوه سرخاب خود را بلشکر گاه سپاه ماکو رسانیده با عزو خان دیدار کرد ، و همانا میخواست راهها را باز نموده دستور تاخت فردا را بدهد . چه شجاع نظام در این سه ماه بسیاری از روزها را از بالای مناره صاحب الامر جنگ کرده و همیشه شهر را از آن بلندی تماشا کرده و راهها را نيك شناخته و آنگاه آیین جنگ مجاهدان را بهتر از دیگران یاد گرفته بود .

از این کارها پیدا بود که يك تاختی بنهر از چند سو خواهد بود ، و بهتر است ما نیز در اینجا حال شهر و لشکر گاهها را نيك بسنجیم و بدیده گیریم ؛ اگر بنقشه شهر نگرییم گذشته از دوچی و سرخاب و ششکلان و باغمیشه که در دست دولتیان است و سراسر مسافت را يك فرسنگ کمابیش سنکر بسته و تفنگچی نشانده اند درسه جای دیگر نیز دولتیان لشکر گاه میدارند . یکی باغ صاحب دیوان و دشت شاطرانلو در شرق که عین الدوله و سپهدار با سپاهیان انبوه از سوار و سربازجا میدارند . دیگری میان ساوالان و پل آجی در شمال غرب که سپاه ماکولشکر گاه گرفته اند . سومی قراملك در غرب شهر که سالار ارفع با دسته های خود نشیمن کرده . سپاه ماکو که پیش می آمد رو بسوی امیر خیز می داشت . چنانکه لشکرهای عین الدوله و سپهدار رو بخیا بان میداشتند . دوچی و آن کویها بهر دو از خیابان و امیر خیز راه میداشت . آن دسته در قراملك بهنگام فرصت میتوانستند از راه گامیشاوان یا حکماوار خود را بامیر خیز برسانند . رو بهمرفته جای امیر خیز سخت تر و بیمناک تر می بود . باید گفت روز سخت فرا رسیده بود و تبریز می بایست بار دیگر دست از آستین بر آورد و به این سخنی هم چیره در آید .

در این هنگام شماره دولتیان را سی هزار می گفتند . اما مجاهدان بیگمان بیش از ده هزار می بودند و باشد تا پانزده هزار می رسیدند .

روز آدینه نوزدهم شهریور برای تبریز یکروز بسیار سخت و پر

یکی از روزهای سخت تبریز میخواستند بهربهایسی سر آید بشهر دست یابند ، چنانکه دیدیم

از دیروز بسیج تاخت میکردند ، و هنوز یکساعت از آفتاب نمیرفت

که ناگهان غرش توپها برخاسته از هرسو جنگ آغاز شد . سپاه ماکو از جلو گاو میشاوان تاسر پل آجی سراسر دشت را گرفته و توپها را بکار گزارده پیایی گلوله های شرا بنل می بارانند ، و همان هنگام کسردان سواره و پیاده شلیک کنان جلو می آیند . گلوله های توپ در بالای سر لاکه دبزج و گاو میشاوان و عمو زین الدین ترکیده همچون تندر آوازش سراسر آن کویها را فرا می گیرد . سواران و سربازان مرنند و قره داغ و شاهسون و دیگران که در

دوچی هستند همگی بجنک برخاسته از همه سنگرها گلوله می بارانند . از آنسودسته‌های انبوهی از ایشان همراه ضرغام و حاجی موسی خان و دیگر سرکردگان ، با چند نقب زن از چندین راه هجوم بامیرخیز آورده دیوارهای خانه‌ها را شکافته بسنگرهای ستارخان

نزدیک میشوند ، و انجمن حقیقت را از اینسو و آنسو گرد گرفته گلوله‌ها همچون تکرک می بارانند و تا زور میدارند میکوشند که ستارخان را کشته یا از جای خویش بیرون رانند. آواز تفنگها بهم پیوسته چنانست تو گویی شهر را از جا خواهند کند . در این گبرودار توپها نیز از دامنه کوه سرخاب بخروش برخاسته گلوله می بارد . از آنسوی لشکرهای عین الدوله و سپهدار از مالاران و سرخیابان و راه قورچیچای به پیشرفت پرداخته جنگ سختی می کنند . توپها نیز بسالای تپه‌ها غرش

کسره و پیسایی گلوله میریزند .



پ ۲۳۵

سالار جنگ بختیاری

تا امروز جنگی باین سختی رو نداده است . سراسر شهر تکان خورده دسته دسته مردم از خانه‌ها بیرون ریخته میدانند چه باید کرد . بسیاری از ایشان شهر را از دست رفته میدانند و در جستجوی چاره میباشند که باری خود و خاندان‌شان را رها گردانند . آنانکه از مشروطه دل‌خوش نمیدارند فرصت جسسه آشکاره بدگویی میکنند و دشنام و آزار بآزادی-

خواهان درینغ نمیگویند . بویژه در بخش غربی شهر که توپهای سپاه ماکو تکان سختی بمردم داده و چنین پیداست که اندکی نخواهد گذشت و آن سپاه خود را بشهر خواهد رسانید . خوب بیاد میدارم که در این هنگام در میدان حکما وار ایستاده و حال سراسیمگی مردم را تماشا می کردم . در این کوی هنوز سنگر بسته نشده و امروز جنگی در میان نمیبود و توپهای سپاه ماکو که بالای سر گامیساوان می ترکید ، آوازش چنان در همه جا میپیچید که مردم می‌پنداشتند کردان نزدیک شده‌اند و اینک فرامی‌رسند ، و این بود دسته انبوهی از ایشان چنین میخواستند از راه باغها به بیرون شهر شتابند و از فرمانده سپاه زینهار از برای خور خواهند ، که در همان هنگام نایب یوسف با تفنگداران شلیک کنان از پشت سر رسیدند و آنان را از هم پراکنندند .

جنگ سختی پس میرفت . سپاه ماکو دودسته شده دسته‌ای از راه گامیساوان پیش آمده دسته دیگری رو بسوی پل آجی میداشتند ، که از آن راه بشهر در آیند . آن دسته چون بنزدیکی رسیدند توپ از سنگر گامیساوان گلوله باران کرده نگراشت جلو بیابند . گروهی بخاک افناده دیگران باز گشته بدسته دوم پیوستند و همگی یکی گردیده بسنگر سر پل فشار آوردند . مجاهدان در سر پل ایستادگی نتوانستند و سنگرها را گزارده پس نشستند . کردان از پل گذشته کاروانسرا و خانه های آنجا را سنگر گرفتند ، و قورخانه خود را آورده در کاروانسرا جادادند . این شکست بس بیمناک بود و اگر کردان بیک تاخت بیباکانه دیگری برخاستندی بنزدیکی امیرخیز رسیدندی و آن هنگام بودی که ستارخان میان دو آتش فتنده جز گریز چاره‌ای نیافتی . در این هنگام بسیار سختست که از ملا اباذر که یکی از ملایان مشروطه خواه میبود یک دلیری گردانه رو داده . بدینسان مجاهدان که سنگرها را رها کرده تا باغها خود را پس کشیدند ، این مرد جایی را سنگر گرفته بتنهایی ایستادگی کرد تا زمانیکه دسته هایی از شهر بیاری رسیدند ، و چنین گوینداگر این دلیری ملا اباذر نبودی جلو کردان را چیزی نگرفتی

در این میان پیکار بس خونینی در خود امیرخیز پیش میرفت . ستارخان با همراهان خود میانه آتش دست و پا زده بادشمن که از هر سوی پیش آمده بود جنگ بس سختی میکردند در این پیکار بود که گرجیان که بمب می انداختند یکی از بمبها بدیوار خورده بزمین افتاد و ترکیده خود بمب انداز را که مسیو چلیتو نامیده میشد با دو گرجی دیگر سخت زخمناک گردانید . در این هنگام گرفتاری ستار خان سپاه ماکو را فراموش نکرده پروای آنان نیز میداشت ، و چون دانست مجاهدان پس نشسته و کردان از پل باینسو گذشته‌اند دسته هایی را از شهر پی هم با آنجا فرستاد ، در آن هنگام که مجاهدان رشته را از دست داده و نومیدانه بیباغها پس کشیده بودند ، و تنها ملا اباذر در برابر کردان ایستادگی میکرد ناگهان مهدی محمد علیخان و کربلایی حسینخان و دیگران هر یکی بسا دسته ای از سواره و پیاده پی هم رسیدند و بمجاهدان که دل خود را باخته بودند ، دل داده و بسا

را معلوم ننمودیم و چند نفر از مجاهدین مقتول و مجروح شده اند . در باره جنگ امیر خیز می نویسد : « آنچه از کشته های شان وقت گیر برده اند معلوم نشد ولی بیست و چهار نفر از کشته ها باقی مانده بودند که شب دادند ببرند و دفن نمایند . »

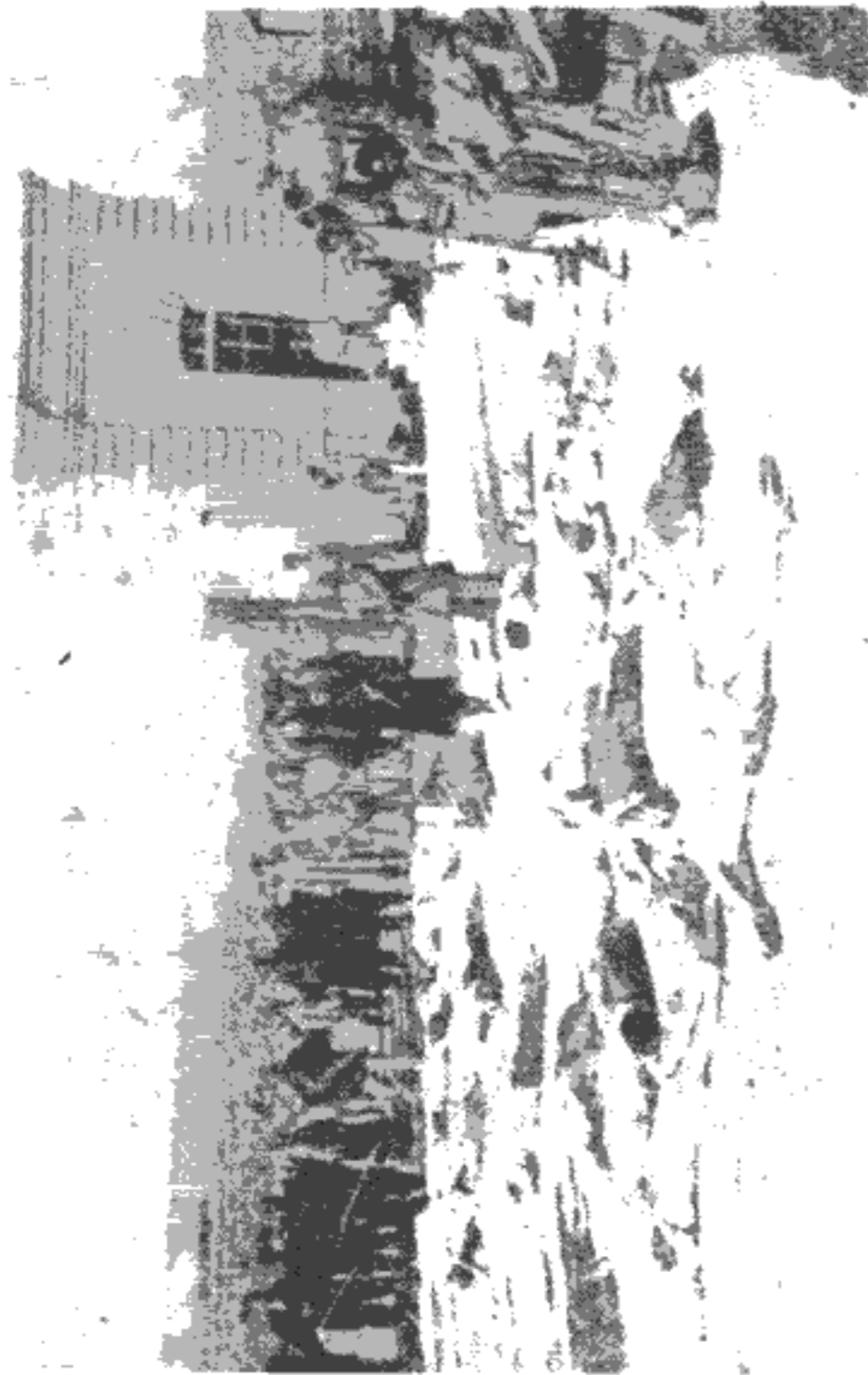
خود بر زمگاه باز گردانیدند، و باغها را سنگر گرفته از هر سو گلوله بر سر کردان بارانیدند دوباره بازار ستیز گرم گردید مجاهدان میخواستند کردان را از آنجا بلند نموده تا آنور پل برسانند . کردان پا فشارده ایستادگی میکردند . در اینمیان ستارخان در امیر خیز دشمن را شکسته و باز گردانید و از آن گرفتاری بیرون آمد و در زمان دستور داد توپ را از سنگر امیر خیز به پل آجی برسانند و خویشتن با چند تن سوار اسب شده بآن زمگاه رسانیدند . توپچی لشکر گاه کردان را در آن سوی پل نشانه گرفته پیاپی هم چهار تیر انداخت . در این هنگام آفتاب بافق نزدیک شده و جنگ بسخت ترین جای خود رسیده بود مجاهدان از رسیدن ستارخان جان دیگر گرفته و خود او بجنگ در آمده دلبری بیمانندی مینمودند . کردان که کسانی از ایشان بخاک افتاده و دیگران از هر سو خود را میان آتش میدیدند ایستادگی نتوانسته روی بر تافتند . مجاهدان از دنیا شان شتافته بسیاری را در همان حال بخاک انداختند . مشهدی محمد علیخان می گوید : « پنج تن از ایشان تفنگها را انداخته زینهار طلبیدند . »

عزوخان که این شکست را از پیش دانسته و توپها و بنه را راه انداخته بود او نیز با سرکردگان نایستاده رو بگریز آوردند . قورخانه را که اینور پل آورده بودند بدست مجاهدان افتاد که توپچی توپ پنجم را با گلوله خود ایشان انداخت . حسینخان و دیگران از دنبال کردان تاخته و چون شب فرا میرسد چندان دور نرفته باز گشتند .

این بود داستان ماکو . با آن چابکی خود را شهر رسانیدند و بدین چابکی مجاهدان بیرونش راندند . مشهدی محمد علیخان می گوید . کسانی که امروز دلبری نمودند گذشته از خود ستارخان و ملا ابازر ، اسد آقا و مشهدی ابراهیم امیر خیزی و محمد آقا امیر خیزی بودند . مشهدی محمد ابراهیم تیر برداشته مرد . از مجاهدان در این جنگ بیش از سه تن کشته و چهار تن زخمی نگفته اند . ولی از کردان بگفته مشهدی محمد علیخان صد و بیست تن کما بیش کشته شدند . (۱) این خود شکست است که چنان انبوهی باین آسانی رو بگریز آورد و بیکبار ده فرسنگ بیشتر پس نشیند . باید گفت کردان که تبریزیان را بهیچ نمی شمردند چون ناگهان آن زبردستی را دیدند و بیکبار خویش را در برابر چندین صد تن مردان از جان گذشته یافتند چنان ترسیدند که ایستادگی نتوانستند . سالها کردان پادان جنگ خونین را کرده و از بیباکی مجاهدان شکستی می نمودند .

اماد رسوی خیابان و مارالان در آنجا نیز تا عصر تنگ جنگ و خونریزی برپا میبود تا دولتیان کاری پیش نبرده و از راهی که آمده بودند باز گشتند حاج و بیجویه ای مینویسد : « اگر چه بسیاری از دلیران طوایف شاسون و غیره بخاک هلاک افتاده بودند ولی تعدادش

(۱) حاج و بیجویه مینویسد . « بر روایت صحیح سیصد نفر بخاک هلاک افتاده بوده ، پیداست که گفته های گوناگون شنیده و آنچه را که فزونتر از همه یافته پذیرفته .



پ ۲۳۶

این بیکره نشان میدهد سر پل آجی را . با کشتگان سپاه ماکو (این بیکره گویا در روز ۱۵ مهر برداشته شده)

در باره سالار ارفع و دسته های او در قراملك كه چرا بجنگ پرداختند حاجی مینویسد: «ایشان كه منظر سپاه ماكو بودند شكست اینان را دیده در جای خود مبهوت و متحیر مانده هر كس بجانب مقر خود معاودت نمودند». ولی من در این باره چیزی بیاد نمی دارم.

شب شنبه كه پانزدهم شعبان و از جشنها بشمار می بود مشروطه -
پس از آنروز خواهان دو جشن گرفتند و ستارخان «نامه فیروزی» بحاجی مهدی آقاكوزه كنانی نوشت. همان شب با همه فرسودگی در نیمه شب ناگهان شلیك بسیار سختی از سوی میدان مشق برخاسته و پیدا بود كه جنگ خونریزانه ای در كار است. تا دو ساعت این شلیك بر پا میبود تا نزدیک بامداد آرام گرفت. فردا دانسته شد دسته ای از سوار و سرباز پیش آمده میخواستند اند میدان مشق را از دست مجاهدان بیرون كنند و دیوارها را شكافته خود را تا آن نزدیکی رسانیده بوده اند، مجاهدان آگاهی یافته بجلوگیری برخاسته اند و آن جنگ خونین روداده. بگفته حاج و بجویه ای از سواران سی و چهل تن كشته شده و دیگران كاری از پیش نبرده باز گشته اند. همانا سر كردگان شكست سپاه ماكو را ندانسته چنین میخواستند شبانه سنگر استواری را از دست مجاهدان در آورده فردا كه سپاه ماكو بار دیگر به پیشرفت خواهد پرداخت از اینسوم دسترسی بشهر دارند.

روز شنبه پیش از درآمدن آفتاب ستارخان با چند تن سواراسب شده آهنگ سرپل آجی كردند كه اگر از سپاه ماكو تویی در آن پست و بلندبها بازمانده بدست آورند، ولی هر چه گردیدند چیزی نیافتند. عنوخان پیش از گریختن توپها و دستگیران ساوالان را روانه ساخته بوده. چون خواستند باز گردند به شش تن سواره ماكو برخوردند كه دیشب را در گوشه ای پنهان شده و اینك میخواستند خود را بیرون اندازند. ستارخان پکی را با تیر زده پنج تن دیگر را دستگیر کرده همراه خود بشهر آورد.

از آنسوی سر كردگان از دوجی با دسته ای از سواره و سرباز بار دیگر آهنگ امیر خیز کرده آمده و نهان دیوارها را شكافته تا نزدیکی انجمن حقیقت رسیدند و ناگهان شلیك سختی كردند مجاهدان پاسخ داده بجنگ پرداختند و تا نیم ساعت جنگ بر پا بود تا سواران باز گشتند و بگفته بلوای تبریز شانزده كس از ایشان كشته گردید. گویا شكست سپاه ماكو را ندانسته ستارخان و مجاهدان را افسرده و دلشكسته پنداشته میخواستند مگر كاری انجام دهند.

روز یکشنبه در شهر آرامش بود. ولی از سر پل آجی آواز تفنگ شنیده میشد و چنین میگفتند شجاع نظام میخواستند با دسته ای از دامنه كوه سرخاب بمرند رود و مجاهدان تیر انداخته نگزارده اند.
 روز دوشنبه باز آرامش بود. چیرگی مجاهدان در روز آدینه و شكست سپاه

ماكو نتیجه هایی در پی میداشت، و یکی از آنها این بود كه دولتیان اندازه نیرومندی مشروطه خواهان را دانسته ودل افسرده شده بودند، رایست خواهیم دید كه تا چند روز بخاموشی گراییده بجنگی بر نخواستند، و این بار مجاهدان پیشگام گردیده از روزه شنبه بقراملك تاخندند كه داستانش را خواهیم نوشت. درباری اردبیلی، لشكر گاه عین الدوله را پس از این جنگ، ستوده چنین می نویسد: «از حرکات رؤسا و سرداران امید قلبه و فتح دیده نمیشود». همرمینویسد: «آقایان اسلامیه را اعتقادی بر این بود اگر مختصر حمله ای باهل شهر شود فوراً تسلیم خواهند شد و این اسیران را بعین الدوله وارد می آوردند در صورتیکه همان روز از هر طرف بلکه از هر سنگر كه دولتیان داشتند هجوم برده كاری نساخته بافتضاح تمام رو بفرار گذاشتند برای آقایان اسلامیه ثابت شد باکیها پنجه میزنند». در همین چند روزه بود (گویا در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهریور) كه مشیرالسلطنه سر وزیر محمد علیمیرزا عین الدوله و سپهدار را بتلگرافخانه خواست و تا پایان روز میانه آنان با سر وزیر تلگراف می آمد و میرفت، و چنانكه سپس دانسته شد مشیرالسلطنه، از زبان شاه پرخاش کرده كه چرا كار شهر را با انجام نمیرسانید، و از اینسوی سختی كار و باز گشتن سپاه ماكو و كم بودن قورخانه را بهانه آورده اند. نیز سپهدار گفته است كه كونسول انگلیس میگوید دولت هنگامیکه مجلس را بست نوید داد كه دو باره باز گرداند، و پیشنهاد کرده است كه برای رام شدن تبریزیان شاه مجلس را باز کند، و این گفته های او بمحمد علیمیرزا گران افتاده و این بوده يك تلگراف پرخاش آمیزی باو فرستاده، كه نسخه این تلگراف را اقبال لشكر از باسمنج بشهر آورد و در اینجا بدستها افتاد كه پاسخهایی در برابر آن نوشته با خود تلگراف، در يك دفترچه ای بنام «رأفت ملوكانه» بچاپ رسانیدند، و ما هم تلگراف شاه را در پایین می آوریم:

«سپهدار اعظم از تلگراف رمز شما تعجب كردم از روز اول سلطنت دستخطی، كه در اعطاء مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمدی بود. بعد «لامذهبان بنای خودسری گذاشتند خواستند دین و دولت را از میان ببرند هر چه بدلایل» و نصایح خواستم آنها را متقاعد كنم نشد تا اینکه بفضل الله و كمك حضرت حجت عجل الله «فرجه بطوریکه لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت را كردم حالا شما می نویسید» كه قونسول می گوید دولت وعده داده است مجلس شوری با آنها بدهد قانون با آنها «بدهد عدلیه بدهد همگی صحیح است دولت گفته است بسفراهم امروز كتباً اعلان شده» «است دولت مجلس مشروعه كه مطابق با مزاج مملكت و مطابق با شریعت نبوی صلوات الله «باشد خواهد داد و بر سر قول خود استوار هم هست ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم» «خودشان را مشروطه طلب گذاشته اند در تبریز علم خود سری افراشته اند حالا من» «با آنها تملقاً و مجبوراً بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود رفتن دین و آیین مسلمانی» «راننگه تاریخی بگذارم معاذ الله نخواهد شد عجب از غیرت شما عجب دولتخواهی میکنید همان»

« است که مکرر گفته‌ام تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستیم »
 « ولو اینکه دو کروور خرج شود بعد از فضل خدا قشون و نوکر و سوار و غیره هست که »
 « بتواند این خدمت بزرگ را بدین و دولت انجام بدهد مخصوصاً در مراسله سفرای قید »
 « شده است که اولیای دولت ایران وقتی میتوانند این ترتیب مجلس مرتب کنند که »
 « آذربایجان منظم و رفع اشرار شده باشد که بفرانت خاطر مشغول ترتیب مجلس باشند »



پ ۲۳۷

این پیکره نشان میدهد سربل آجی را با کشتگان سپاه ما کو (این پیکره گویند روز ۱۷ مهر برداشته شد).

« شما توی اطاق نشسته دست بسروی دست گذاشته اید چه باید کرد اگر اردوی ما کو »
 « را یکنفر مأمور گذاشته بودید میان آنها بود ابدأ مراجعت نمی‌کردند بر نمیگشتند حالا »
 « هم باتلگراف اقدامات از طرف من شده است ولی در محل شما هستید باید دست و »
 « پا بکنید و بهر شکلیست آنها را مراجعت بدهید امروز هم بسا آن صورتیکه »
 « دیروز سه سالار اعظم داده فشنگ و تفنگ و گلوله و توپ بسا صد نفر سوار »
 « فرستاده شد باز هم اگر استمداد میخواهید اطلاع بدهید تکلیف آخری است »
 « که نوشتم . »

از قراملك باره‌انام برده‌ایم . این آبادی در غرب تبریز نهاده و با
قراملك و همکاو آنکه کوی از شهر بشمار است باغها و زمینهای بسیاری آنرا
 از شهر جدا میکنند . مردم اینجا بیشتر با گندم کاری و باغبانی و
 گله‌داری زیند و کسان مهمان‌نوازی باشند و همیشه جوانان دلیر میان ایشان فراوانست .
 اینکه اینان هواخواه دولت درآمدند از روی بستگی بوده که حاج میرزا حسن مجتهد می‌داشتند
 چنانکه گفتیم او چون از تهران باز میگشت روی دوش خود شهرش آوردند . سپس هم که
 اسلامیه بر پاشد قراملكیان باز هواداری کرده هشت تن از دلیران بنام را با تفنگ و
 ابزار جنگ همراه آخوند کوی بدوچی فرستادند که تا دبری در آنجا میبودند و در جنگها
 شرکت میکردند . لیکن چون کار جنگ بدرازی کشید و اینان نتوانستند از باغ و کشتزار
 خود دور باشند از پیراهه بقراملك باز گشتند و با تنهایی و دسترس نداشتن بدوچی همچنان
 با مشروطه خواهان دشمنی می نمودند .

در این میان پیش آمد هایی در همکاو ار که کوی دیگری در غرب شهر می‌باشد
 (کوی که مادر آنجا می‌نشستیم) رو میداد که باید آنها را هم باز نماییم ، و اگر ریشه
 داستان را بخواهیم باید از چند سال پیش آغاز کنیم . همکاو هزار و دوست خانه کمابیش
 دارد ، و از دیر زمان در این کوی کشاکش شیخی و مشرع در کار میبوده و چه بسا زد و خورد
 نیز رو میداده .

در چند سال پیشتر نیز يك کشاکش رخ داده بود که کینه آن از میان نرفته ، و
 این هنگام در پیش آمده‌ها کارگر میافتاد . چگونگی آنکه حاجی محمود نامی که سر دسته
 شیخیان می‌بود خواهر زادگانی میداشت و یکی از آنان یوسف نام که جوان تناور و
 سفید روی می‌بود ، لوتیکری آغاز کرده بود . یکسروزی این یوسف دست بسوی
 زنی از مشرعان یازیده بود . مشرعان شوریدند و باز کشاکش بر پا گردید و چون خاندان
 ما از چند پشت در این کویها پیشوایی میداشت خواه و ناخواه پای پدر من و حاجی میر
 محسن آقا (از خویشان نزدیک پدرم) بمیان آمد و چون ثقة الاسلام از دسته شیخی هوا داری
 می نمود حاجی میرزا حسن نیز از این دسته هوا داری کرد . به محمدعلیمیرزا که آنسال
 را پتهران رفته بود تلگرافها فرستادند و پس از چند زمانی نتیجه آن شد که یوسف را



خريطة شهر تبریز بحال انقلاب
در آذرماه ۱۳۰۲

LA CARTE DE TAURIS.
PENDANT LA REVOL-
UTION. 27 SEPTEMBRE.
(1903)



تبریز
فراه
کوه پارس

فارس
پارس
پارسی

علامه	توضیح
●	مکانهای مقدس
■	مکانهای دولتی
□	مکانهای نظامی
○	مکانهای آموزشی
△	مکانهای تجاری
◇	مکانهای صنعتی
☆	مکانهای تفریحی
☉	مکانهای مذهبی
☽	مکانهای تاریخی
☼	مکانهای علمی
☿	مکانهای سیاسی
♁	مکانهای اقتصادی
♂	مکانهای اجتماعی
♀	مکانهای فرهنگی
♋	مکانهای هنری
♌	مکانهای ورزشی
♍	مکانهای علمی
♎	مکانهای تاریخی
♏	مکانهای مذهبی
♐	مکانهای سیاسی
♑	مکانهای اقتصادی
♒	مکانهای اجتماعی
♓	مکانهای فرهنگی



بنارین قلعه اردبیل فرستادند که چندی در آنجا بود تاها گردیده باز گشت. در این میان عباس نامی از میان خود متشرعان که او نیز جوان تناور و بلند بالا ولی سیاه چهره می بود بلوتیکری پرداخته و چون او نیز روزی بزنی دست دراز کرد با همه خوبیها که مادرش دختر عموی پدرم میبود او را نیز از کوی بیرون کردند. در این زمان ستارخان از شهر گریزان و در بیرونهای ناهان میزیست. عباس و یوسف هر دو نزد او رفته شاگردش را پذیرفتند و او اینان را همراه گردانیده گریزان و نهان از بیراهه روانه مشهد گردیدند تا پس از چندی باز گشتند. پس از بازگشت از این سفر بود که ستارخان از لوتیکری دست کشیده در شهر بخرید و فروش اسب پرداخت. همچنین یوسف و عباس هر دو پی کار رفتند. عباس بر سر دبه های یکی از بازرگانان توانگر میرفت و خانه و زندگی خوبی آراسته و رفنارش هم نیکو شده بود. در همین زمانهاست که او داستان سفر خودشان را بمن که نویسنده این کتابم باز گفته. اینها پیش از جنبش مشروطه میبود. سپس در زمان مشروطه در آن هنگام که ستارخان از باسمنج برگشته با دوچی جنگ آغاز کرد عباس در دبه میبود. ستارخان او را خواسته و چون دلبری و بیباکی او را می شناخت همسراه خود نکهداشت، یوسف نیز به نزد او آمد و شد میکرد. لیکن پس از یکماه یا بیشتر عباس به حکماوار آمده دیگر نزد ستارخان برنگشت. بکروز هم پیش حاجی میرمحسن آقا که پس از پدرم جانشین او میبود آمده چنین گفت: از ستارخان توپ و تفنگ و پول گرفته ما نیز در اینجا سنگر بسته و تفنگچی گرد آوریم، ولی چون کار را استوار کردیم دهن توپ را بسوی شهر برگردانیم. حاج میرمحسن آقا با آنکه هوا دار دولت می بود بآن پیشنهاد خرسندی نداده گفت: مردم زیر پا لگد مال شوند. عباس چون نومید شد پس از چند روزی بقراملك رفته بدشمنان مشروطه پیوست. نیز کسان دیگری از حکماوار با آنجا رفتند. از اینسو یوسف رفتن آنان را بسود خود دانسته به سراسر کوی چیره گردید و دسته ای تفنگچی پدید آورد. چیزیکه هست عباس سروای او را نداشت و هر چند روز یکبار به تنهایی یا همراه یکی دو تن به حکماوار آمده و گردیده باز میگشت، و این چیزی بود که خشم یوسف را فزونتر و دشمنی میان قراملك و شهر را سخت تر میگردانید. باز یکروز عباس همراه یکسوار قره داغی به حکماوار آمده بیباکانه گردش میکرد که ناگهان در میدان به یوسف و دسته او بر خورد. اینان بیدرنگ مسجد را سنگر کردند، و عباس و آن قره داغی خود را به پشت درخت نارونی کشیدند که بیک چشم زدن از آنسو یکی از تفنگچیان یوسف و از اینسو یک عطار بیگناه گلوله خورده بخون غلطیدند. در این هنگام من در گوشه ای از میدان ایستاده و این جنگ و شلیک را تماشا میکردم و دیدم همینکه شلیک پایان یافت عباس و آن سواره آرام و آهسته راه خود را گرفته باز گشتند، و با این کاری که کرده بودند نگرینخته بلکه بخانه عباس رفته چند ساعتی درنگ کردند و یوسف چون اندازه دلبری و بیباکی او را میدانست تفنگچی بسرش نفرستاد.

جنگ باقر ملك بدینسان قراملك پناهگاهی برای دشمنان مشروطه گردیده، و چنانکه گفتیم زوزهای آخر سپاه نیز از سوی عین الدوله با آنجا فرستاده شده بود. چون پس از شکست سپاه ماکو دولتیان از جنگ کم امید گردیده این بار، بیش از همه به بستن راهها و جلوگیری از رسیدن خواربار شهر می کردند، چنانکه عین الدوله و لشکر او راه هشترود و گرمرود و سراب، و سالار ارفع راه سرد رود و اسکو، و پسر شجاع نظام راه مرند و جلغا را گرفته از آمد و شد کاروانیان جلومی گرفتند، در چنین هنگامی قرا ملکبان نیز راه انزاب و آرونق را بسته خوار بار شهر راه نمیدادند و رهگذران را لخت میکردند.



پ ۲۳۸

شادروان حاجی علی دوا فروش

(این پیکره پس از جنگ حکماوار برداشته شده که در آن جنگ شادروان حاجی علی زخمی شده بود)

ستارخان بارها پیام پندآمیز فرستاده بود، و یکبار نیز کسانی از قراملك به شهر آمدند و گفتگو رفت و نتیجه‌ای نداد. ولی چون شکست سپاه ماکو پیش آمد، و پس از آن شهریان بدلیبری افزودند، و از آنسو دولتیان خاموش می بودند، ستارخان بهتر دانست که با جنگ قراملك را از پیش بردارند.

این بود روز سه شنبه بیست و چهارم شهریور (۱۸ شعبان) هنگام پسین دسته هایی از مجاهدان ناگهان آهنگ آنجا کردند. قراملكیان دلبرانه ایستادگی نمودند و جنگ سختی در گرفت. باغها و کشتزارها که بدرازی نیمفرسخ کمابیش میانه شهر و آن آبادی نهاده پر از آتش گردیده از هر سو گلوله آمد و شد میگرد. هنگام غروب جنگ فرونشسته مجاهدان باز گردیدند.

فردا بیست و پنجم شهریور (۱۹ شعبان) از نیمروز دوباره مجاهدان رو بقراملك آوردند. سر کرده این جنگها حسین خان، و چهارصد و پانصد تن از مجاهدان با او میبودند. بار دیگر جنگ سختی آغاز شده مجاهدان به جوی گودی که آب آبی را بقراملك میرساند و این هنگام خشک میبود در آمده به پیشرفت پرداختند. از آنسوی قراملكیان بیباکانه بجلوگیری برخاستند. گلوله بغراوانی میریخت و غرش توپ پیایی شنیده میشد. پیداست که بزنان و بچگان روز سختی میبود؛ قراملكیان بیش از اندازه دلیری مینمودند ولی مجاهدان بیباکانه پیش رفتند تا خود را بنزدیک آبادی رسانیدند، و چون روز باخرمی رسید حسین خان دسته هایی را بیباکانه گزارده باز گشت.

امروز از عباس دلیرهای شکفتی رخداد. قراملكیان داستانهایی از او می گفتند. امروز او بامدادان سواراسب شده از بیراهه آهنگ باسمنج می گتد که از عین الدوله توپ و سپاه بخواهد، ولی در نیمه راه آواز شلیک توپ را شنیده باز می گردد، و هنگامی میرسد که مجاهدان خود را بخرمنگاه قراملك رسانیده بودند و او بیدرتنگه بکار پرداخته خود را به پشت دیواری میرساند، و از آنجا یکتنه به تیراندازی می پردازد و جلو مجاهدان را می گیرد.

روز پنجشنبه باز مجاهدان بجنگ قراملك شتافتند. ولی چون کسانی از آنجا برای گفتگو نزد ستارخان آمده بودند، و از آنسوی از یکساعت به نیمروز در خود شهر جنگ و تاخت آغاز شد اینست جنگ قراملك را تا انجام گزارده باز گشتند.

در این سه روزه جنگ با قراملك چون بیشتر مجاهدان از حکماوار میگذشتند من پتماشا می ایستادم، و از اینکه آنانرا میدیدم دلیر و مردانه دسته دسته آمده میگذشتند گاهی شاد می شدم که از ایران از میان بازاریان و برزگران چنین مردان شیردلی برمیخیزد و گاهی غمگین میگردیدم که این شیر دلها در راه برادر کشی بکار میرود. بیاد میدارم روز دوم بر سر کوچه ایستاده بودم حسینخان با دسته ای پیاده رسید از رخسار مردانه آن جوان و از سنگینی و استواری او شادمان گردیدم و افسوس که همان یکبار بود که او را

دیدم. حسین خان پیش از نه فشنگ در کمر بند خود نمیداشت، یکی از یارانش گفت: «خان! بآنه فشنگ بچنگ میروی ۱۹» پاسخ داد: «مگر من پیش از نه تن خواهم گشت!» پشت سرایشان اسد آقا سواراسب سفید فشنگی می آمد. نامش را شنیده و خودش را ندیده بودم. در شگفت شدم که جوانی با این سال کم دارای آن آوازه گردیده.

در این جنگها بود که شاطر محمد حسین برادر مهدی محمد صادق که بدلیبری شناخته شده و از سر دستگان بشمار میرفت کشته گردید.

باری چنانکه گفتیم روز پنجشنبه نزدیک نیمروز ناگهان دولتیان از سر خیابان و از بازار و از منازله های مجیدالملک و از چند راهی که بامبرخیز می رفت پیش آمده غوغای سختی بر پا کردند. نیز توپها را از دامنه کوه سرخاب بغرش آورده آتش بر سر شهر بارانیدند. یک تاخت ناگهانی و پس بیمناسکی بود شاید می پنداشتند مجاهدان در سوی قراملك سرگرمند و در شهرچندان نیرویی نیست و میخواستند مکر کاری پیش برند، یا خواستشان این بود که مجاهدان را بیازگشت از جلو قراملك وادارند. هرچه بود سخت بیباکانه می کوشیدند. ستارخان و باقرخان ایستادگی نموده و جلو تاخت را گرفتند. از اینسوهم توپها غریبند گرفت. تا غروب جنگ بر پا بود و آنزمان فرو نشست. از مجاهدان چند تن کشته شده و چند تن زخم برداشتند. از دولتیان بیشتر از اینان کشته و زخمی شدند.

روزهای آدینه و شنبه جنگی برنخواست. شب یکشنبه جنگهایی

بخاک سپردن سختی در سوی خیابان میرفت. درباری اردبیلی می نویسد: «از

مسیو چلیتو صدای توپ و تفنگ تا صبح نتوانستیم بخوابیم. محشر غریبی راه

انداخته بودند. تا دمیده صبح صدای تفنگ می آمد.» مینویسد:

«راه باغمیشه را مجاهدان سد نموده تردد احدی ممکن نیست. جمعی از اهل شهر بیباغ

آمده اند. شاهراده، جواد خان حاجی خواجه لو را بیباغمیشه مأمور فرمود هر طور است

راه مترددین باز و مسوانج را از پیش بردارد.» در این روزها گفتگو از بازگشت سپاه

ماکو می رفت، که اقبال السلطنه با دستور محمد علی میرزا دوباره نیرو با آنها افزوده و باز

گردانیده، و آنها همچنان دپهها را آتش میزنند و پیش می آیند. نیز در این روزها نان

کمباب گردیده بخاندانهای سخت میگذاشت.

روز دوشنبه سیام شهریور (۲۴ شعبان) داستانهایی در کار دادن می بود. از

یکسو در سوی پل سنگی سواران (همان سواران حاجی خواجه لوگویا) پیش آمد با

خیابانیا جنگی میرفت که سه ساعت کمابیش برپا میبود، تا سواران نومید شده باز گشتند،

و از دو سو کسان بسیار کشته شدند.

از یکسو امروز عین الدوله بشهر التمامتوم چهل و هشت ساعت فرستاده و کسانی را

نیز بیباغ خواسته بود که با زبان پندهایی دهد، که داستان آنها خواهیم نوشت.

در آنمیان در یکسوی شهر يك نمايش باشکوه بيمانندی ميرفت و مشروطه خواهان کشته یکی از گرجیان را با پاس و پذیرایی که تا امروز ماندهش دیده نشده بود بگورستان می بردند . این یکی از داستانای شنیدنیست که مشروطه خواهان تبریز ، در میان آنهمه گرفتاریها خود را نیاخته هر کاری را که می بایست و می شایست با انجام می رسانیدند .

چنانکه گفتیم مسیو چلبتو که یکی از سردستانان گرجیان و از بمب اندازان ایشان می بود ، روز آدینه نوزدهم شهریور ، در گرمای جنگ با يك بمبی که بدیوار خورد و ترکیب سخت زخمی گردید و در بیمارستان میخوابید تا دیروز یکشنبه بدرود زندگی گفت . آزادبخوان از مرگ آنمیهمان ارجمند اندوهناک شدند و از دست دادن چنان یابوری ، فسوس خوردند ، و امروز که جنازه او را بخاک خواستندی سپرد بیک نمايش باشکوهی برخاستند . بدینسان که مردم درارمنستان و لیلواکه سر راه می بود گرد آمدند چندانکه کوچه ها همه پر گردید . در پشت بامها هم زنان و فرزندان با بوهی گرد آمدند . نیز یکدسته از مجاهدان که توانسته بودند بسنگر نروند در سر راه از اینسو و آنسو بهره ایستادند .

از آنسوی چون جنازه را از بیمارستان بیرون آوردند نخست بیرق سه رنگ ایران را بجلو انداخته در پشت سر آن هزارتن از مجاهدان - هر چهار تن در يك رده - تفنگها را سرازیر گردانیده ، با يك دسته موزیک روانه شدند ، پس از ایشان جوانان ارمنی با طاقنماهایی از گل بدستهایشان سرود خوانان راه افتادند ، و پس از آنان دسته های انبوهی از مسلمان و مسیحی جنازه را دنبال میکردند . در سر راه در چند جا گفتارهایی بترکی و ارمنی خوانده شد و بیکر ها برداشته گردید ، و با این شکوه و پذیرائی او را تا بگورستان رسانیدند و بزیر خاک سپاردند .

در روزنامه « ناله ملت » مینویسد : « الحق و الانصاف که آذربایجان نه بلکه ایران تا بوده جنازه احدی را از بزرگان و اشراف و رجال مملکت بدین وضع و ترتیب و عزت و اجلال حمل ننموده و در حق هیچیک از شهدای حریت این احترام فوق العاده را مرعی نداشته اند ... »

شب سه شنبه دو ساعت از شب گذشته بیکبار از همه سنگرهای دولتیان از سرخیابان گرفته تا امیر خیز شلیک و جنگ آغاز گردید و تا نزدیک بامداد همچنان سراسر شهر پر از غوغا بود . درباری اردبیلی می نویسد : جواد خان حاجی خواجه لوکه از سوی عین الدوله برای باز کردن راه بساغمیشه فرستاده شده بود امشب از سختی کار جنگ در شهر ماندن نتوانسته با سواران خود گریخته بلشکرگاه آمد و مایه بیم و ترس دیگران گردید .

روز سه شنبه هنوز آفتاب در نیامده در بیرون پل آجی جنگ آغاز گردید . در این



پ ۲۳۹

این بیکر نشان میدهد یفرم خان و کری خان با دو تن دیگر از سردستانان فدائیان ارمنی

چند روزه که آوازه بازگشت سپاه ماکو افتاده هر روزه آگاهی تازه‌ای میرسید ستارخان دسته‌ای را از سواران به آنا خاتون میفرستد که اگر سپاه ماکو با نجا رسید آگاه شوند و جلوگیری کنند و این سواران در پیرامون آنا خاتون میبودند که پیش از آمدن آفتاب چهارصد تن کمابیش سواره را می‌بینند و با نجا می‌آیند. اینست بجنگ بر می‌خیزند. از آنسوی رحیمخان و شجاع نظام با دسته‌هایی از سواره از دوچی بیاری سواران دولتی میرسند. از اینسونیز مجاهدان سرپل بیاری سواران آزادی مشتاقند. تا پس از ظهر جنگ سختی در میان می‌بود و از سنگر امیر خیز توپهایی نیز انداخته شد.

چنانکه گفتیم محمد علی میرزا بین الدوله فشار می‌آورد که شهر را التما توم عین الدوله بگیرد و پرخاشها میکرد. پدایی تلگرافها از او میرسید. از سوی دیگر ملایان اسلامیه نشین که بخون مردم شهر تشنه میبودند، پدایی پیام داده از عین الدوله گرفتن شهر را میخواستند. عین الدوله از زوزیکه آمد آنچه توانسته کرده و آنچه زور میداشت بکار برده بود. ولی ملایان که از جنگ و چگونگی آن نا آگاه می‌بودند و محمد علی میرزا که از آن دور به پیشامدها نگهبانی می‌کرد چنین میدانستند که عین الدوله هنوز همه توانایی خود را بکار نبرده، و با تبریزبان نمرویی نموده است و این بود آن فشار را می‌آوردند. هر چه بود عین الدوله خود را ناچار دید که یکبار دیگر زور آزمایی کنند و با شهر بجنگد، بی‌ویژه که سپاه ماکو نیز بازگشته شهر نزدیک شده بود.

لیکن بهتر دید که این کار خود را برویه دیگری اندازد و بمردم شهر التما تومی فرستاده چنین وانماید که تاکنون دست نگه داشته و آنچه تواند نکرده است. ولی اگر شهربان پشیمانی ننماید و گردن بفرمان او نگزارند آنچه تواند خواهد کرد، و این بود چنانکه گفتیم روز دو شنبه سیام شهریور (۲۴ شعبان) آگاهی نامه‌ای نویسانیده در درسی و شش نسخه بکسانی در شهر فرستاد، در این زمینه که در آن یکماه او هر چه خواسته است «رافت ملوکانه» را بمردم تبریز برساند و آنان را با زبان پند براه آورد نتیجه نداده و مردم دست از نا فرمانی نکشیده و با سپاهیان دولت بجنگ دلیری نموده‌اند، و اینست دولت ناچار شده تبریزبان را بگردن کشی شناسد و با آنان گوشمال دهد و اینست او آگاهی میفرستد که اگر از سر دسته فردا که روز سه شنبه بیست و پنجم شعبانست تا چهل و هشت ساعت تفنگ و فشنگ را به کنار نهادند و اراک دولتی را سپردند کار خوبی کرده‌اند، و گرنه لشکرهای دولتی شهر در آمده آنچه می‌باید در باره گسردنکشان خواهند کرد. کسانی که بی یکسو هستند و بالای خانه‌های خود بیرق سفید افرارند، و یا در باغ شمال و یا در مسجدها گرد آیند که لشکریان ایشان را شناخته‌گزند نرسانند، و هر کسی که با تفنگ و افزار جنگ در برابر لشکریان ایستادگی نماید هرگز آمرزیده نشده کشته خواهد گردید.

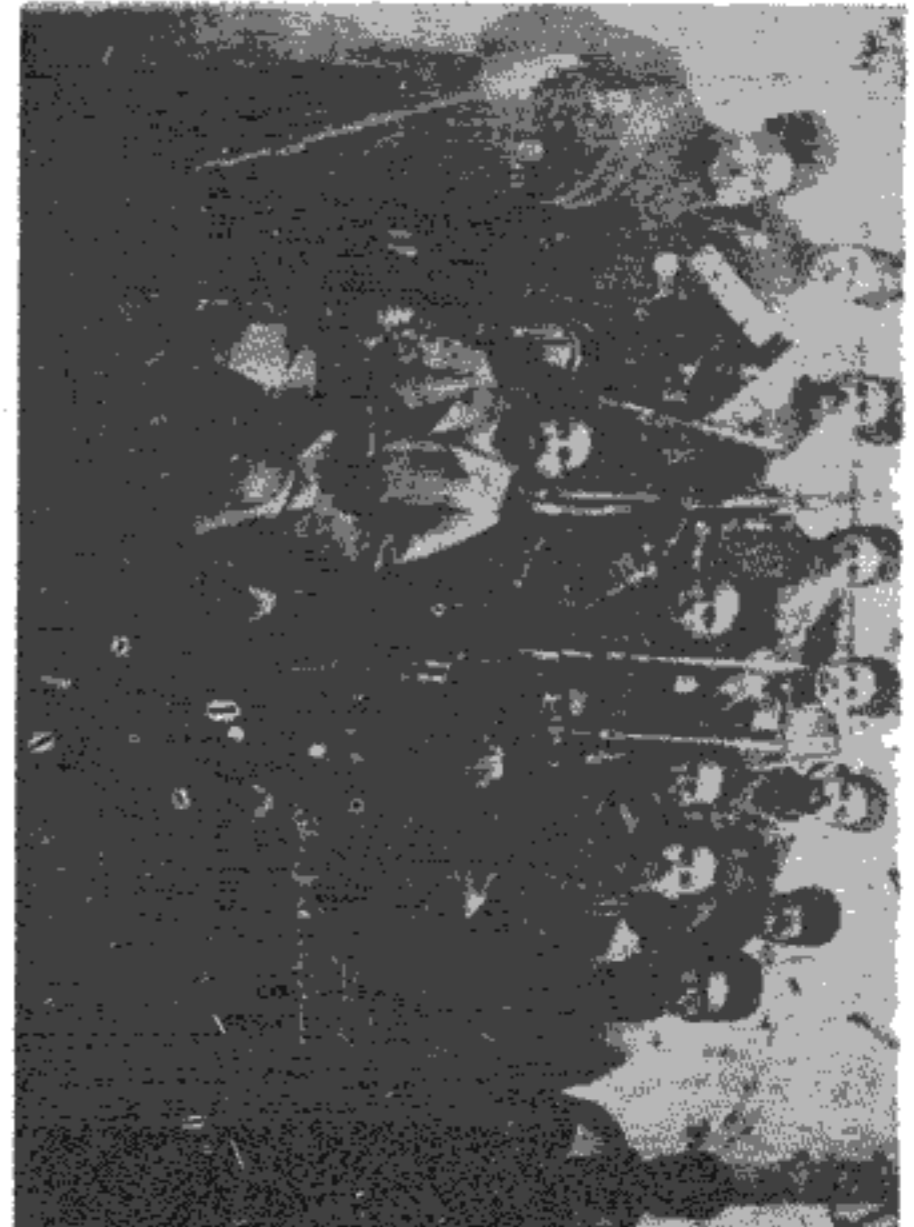


پ ۲۴۰

شادروان بخشعلی خان یکانی با چند تن از پیروان خود (این پیکره هم گویا در زمان های دیرتر برداشته شده)

سپاه ماکو از صوفیان بسر خاسته روانه شهر گردیدند ، و در آناخاتون که جاسا برای ایشان آماده شده بود فرود آمده بسنگر بندی پرداختند . از سنگر امیر خیزدو تیرتوپ بسوی ایشان انداختند . بگفته بلوای تبریز با زبان گلوله پیام خوش آمدیده فرستادند . درباری اردبیلی مینویسد : امروز بار دیگر تلگراف از محمدعلیمیرزا رسید که باید کارشهر دو روزه پایان پذیرد :

شب پنجشنبه غوغای بیمانندی بود و تاسفیده بامداد گلوله بر سر سنگر هامیبارید . امشب کمتر کسی خواب بچشمش رفت . روز پنجشنبه که سردسته مهلت سپری می شد از دولتبان



تکائی دیده نشد . سردار و سالار دستور دادند برای یادآوری چند تیر توپ از سنگرهای شهر بلشگر گاه شاطرانلو و آنا خاتون ودوچی انداختند ، و چون پاسخی از آنسو نرسید اینان نیز خاموش شدند . گویا عین الدوله چشم براه لشکرهایی میبود که بایستی امروز برسند . از جمله دسته های انبوهی از سپاه ماکو امروز رسیدند . از اینسو در شهر شور بیشتر از دیروز برپا شده دسته دسته مردم از کویها بانجمن آمده جانبازی از خود نشان میدادند و پاره ای از ایشان کفن بگردن انداخته بودند . واعظان بگفتار پرداخته مردم را بآرامی خواندند .

شب آدینه سوم مهر (۲۷ شعبان) همچنان شلیک شنیده میشد ولی منجاهدان کمتر پاسخ میدادند . گاهی نیز غرش توپ یا بومب بگوش میرسید .

روز آدینه روز بس پرشور و بیمناکی بود . بهنگامی که آفتاب تازه دمیده سراز کوهسار بیرون میآورد و هنوز بیشتر مردم پس از بیداری دیشب آرامش هنگام بامداد را فرصت جسته در خواب میبودند ، که ناگهان غرش نخستین تیر از دهانه توپ دوچی آرامش و خاموشی را بهم زده آوایش در سراسر شهر پیچیده پیاپی آن تیر دوم و تیر سوم غرش خود را بگوشها رسانید : اندکی نکشید که توپهای دشت شاطرانلو بکار پرداخته گلوله های پیاپی بر سر مالاران و خیابان بارانید . نیز از سپاه ماکو توپها بفرش برخاست .

هر کسی دانست داستان چیست : بمباردمائی که دیروز بایستی آغاز گردد امروز آغاز گردیده . چهارده توپ از سه جایگاه (دشت شاطرانلو ، دامنه کوه سرخاب ، آنور پل آجی) گلوله میباراند . از اینسوی توپهای شهر نیز از چند جا پاسخ پرداختند . امروز دیگر جنگ رسمیت . جنگی است که دولت آگاهی آنرا از پیش پراکنده . سرکردگان که این زمان شاید بیش ازسی تن از ایشان در پیرامون تبریز فراهم میبودند . امروز داد دولتخواهی خواهند داد . چهار ساعت کما بیش تنها گلوله باران توپ در کار بود . ولی در دو ساعت بظهر آواز شیپور ازدوچی آگاهی پیشرفت را داد ، و ناگهان از سراسر سنگرها از سر خیابان گرفته تا پل آجی جنگ و شلیک آغاز شده هنگامه ای برپا گردید که کسی که ندیده با گفتن نخواهد دریافت . شجاع نظام که همیشه در این جنگها پشاهتنگ می شد با پانصد تن سواره و سرباز از مرندی و شاهسون با طبل و شیپور بسنگرهای بازار که بیش از چهل و پنجاه تن پاسبان نمیداشت تاخته از هر سوی آتش بارانیدند . نیز دسته ای قزاق از پشت بام بازار به پیش آمدن پرداختند . از آنسوی از منازعه های مجیدالملک و عالی قاپو و سوی پل سنگی و چندراه دیگر به خیابان و نوبرتاخت آوردند . در همان هنگام لشکر های دشت شاطرانلو از سراسر مالاران و از بالای خیابان فشار سختی میآوردند . از اینسو امیر - خیز که بیش از همه بایستی بدانجا پردازند و از میان بردارند از دو سوتاخته های بسیار بیمناکی بانجا میشد ؛ یکی از سوی پل آجی که سپاهیان ماکو همچون سپل راهی گردیده رو

بسوی پل آجی پیش میآمدند . دیگری از سوی دوچی که باز از چند راه ، از جلو و از چپ و از راست بفشار پرداخته و دیوارها را شکافته تا نزدیکی انجمن حقیقت پیش آمده بودند ، و آنچه زور میداشتند بکار میبردند . در بلوای تبریز می نگارد : امروز خود در حیمخان تفنگ برداشته بجنگ برخاسته بود و با سواران خود از راه دوازده دوچی تاخت آورده و تویی را در گورستان سید ابراهیم نهاده بسنگرهای مجاهدان می بست . چنانکه هفده توپ بر سنگرهای دروازه استانبول زد و مجاهدان و یجویه و کوردلو که در این سنگرها می بودند خود را نباخته از جا در نرفتند . يك گلوله توپ بسنگر برخورد و آن را از هم پراکند و خود آن ترکیه حاجی آقا جوان دلیر کوردلو را از هم پراکند ، چنانکه خون آن جوان و پاره های گلوله و سنگهای سنگر را با هم در یکجا بسروروی مشهدی حسین و مشهدی سیف الله کوردلو زد . ولی ایشان پروا نکرده از کار خود بازماندند . نیز می نویسد : در سوی کوچه اهرانچی (شمال انجمن حقیقت) مجاهدان که در سنگر پیش سرگرم تیراندازی می بودند و آنجا بالاخانه ای میبود گلوله توپ يك ور آنرا برداشته محمد جعفر نام مجاهد را با خود برد . دیگر مجاهدان ایستادگی نتوانسته بگری میب - اندازی که همراه می بود گفتند بمب بیاندازد ، و گرجی که زبان نمیفهمید خواست ایشان دریافت . مجاهدان جای ایستادن ندیده بسنگر دیگر پس کشیدند . ولی سواران گرجی را زده جنازه او را باسلامیه بردند . سردار دستور داد دوباره بمب انداز و تفنگچی بان رزمگاه خونین در آمده با هر کوشش میبود سواران را از آن کوچه و خانه بیرون کردند . در این هنگام گلوله پهای محمد خان برادر زاده سردار خورد و آن جوان دلیر از با افتاد احمد نام مجاهد او را برداشته تا انجمن حقیقت رسانید .

در گرما گرم این کشاکشها سالار ارفع با دسته های خود از سواره و سرباز همراه تفنگداران قراملك و اسکوازراه حکماوار و آخنی (اخنخو) پیش آمدند ، و چون در حکماوار جز در چند جا سنگر بسته نشده و جز مجاهدان کمی در اینجا نمی بودند کسی جلو گیری نکرد ، و آنان خود را بدرون کوی رسانده به پیشرفت پرداختند . قراملكیان و تفنگداران خود حکماوار (که به دولتیان پیوسته بودند) و لوطیان اسکو پیشرو میبودند و شلیک کنان پیش میآمدند ، پشت سر آنان دسته های دیگر می رسیدند ، و بهر کسوجه که دست می یافتند تاراج میکردند و بیباکانه پیش میرفتند و چنین میخواستند اگر سپاه ماکو بشهر در آمد اینان خود را بانان رسانند .

این خود نشدنیست که ما بخواهیم حال شهر را در امروز چنانکه بوده بستاییم سی هزار تن از یکسو پانزده هزار تن از سوی دیگر بجنگ پرداخته گلوله برسریکدیگر می بارانند ، و گاهی که آتش باران تندی می گیرد دست کم در هر دقیقه چهل هزار تفنگ تپی میشود و غرش های توپ و آوای نارنجك نیز در آنها در میآمیزد . مردم دسته دسته در تکان و جنبشند و بهمدیگر که میرسند چگونگی جنگ را می پرسند . مجاهدان گروه ،

گروه از اینسو بانسو میشتابند . چه بسا زخمی یا کشته که بدیده بر میخورد . چه بسا ناله ها و گریه ها که شنیده میشود . چهره ها برافروخته و چشمها از اینسو و آنسو در جستجو است . کسی نمیداند از پس آن کشاکش چه نمایان گردد . اگر چه ترس باندازه روز بیستم شهریور نیست ولی جنگ با دامنه تر و پافشاری دولتیان بیشتر و فریاد و غوغا بلند تر است .

بدینسان جنگ و خونریزی پیش می رفت ، و چون تاخت را دولتیان نافیروزی دولتیان کرده بودند ، در آغاز روز فیروزی در سوی ایشان می بود ، و در بیشتر جاها پیشرفتهایی کرده ، و هر یکی از سردستان مزد



ب ۲۴۲

عین الدوله با ارفع الدوله

فیروزی خود را بعین الدوله یا بسپهدار میفرستاد . ولی کم کم مجاهدان در هر کجا بآنان چیرگی نموده بازگشت دادند و هنگامیکه روز از نیمه میگذشت نشانه‌های فیروزی در سوی مجاهدان نمایان گردیدن آغازید .

نخستین مژده از رزمگاه بازار نیمساعت پس از نیمروز رسید حسینخان بامجاهدان دولتیان را شکسته و باز پس رانده اند ، و شیپورهایی که می نواختند بنشانی فیروزی از دشمنان گرفته اند . سپس مژده از چیرگی خیابانیان رسید که دشمن را از هر سو باز پس رانده اند .

سردار و همراهان او نیز در امیرخیز با همه انبوهی که دشمن میداشت و آن پافشاریها که مینمود ، در سایه دلیری و ایستادگی همه را پس نشانند . سپاه ماکو با آن دلیری که می جنگیدند و با آن گلوله باران سخت که می نمودند و با همه پیشرفتی که یافتند خود را بشهر نتوانستند رسانید . از سوی مغازه های مجدالملک که سواران مرند و بورتچی و سربازان قزوین بسنکرها نوبرتاخته بودند در گرمای گرم جنگ بمب بسوی آنان انداخته شده هفت تن بظاک افتاد و دیگران باز گردیده روبروافتند . چهارتن از کشتگان ایشان که بازمانده بود حاجی خان پسر علی مسیو (سرکرده مجاهدان نوبر) داد شسته و کفن کرده بظاک سپردند .

اما در حکماوار که قرا ملکبان و دسته های سالار ارفع تادرون کوی پیش آمده بودند ، در نزدیکی میدان بزرگ از سنکر گلوله‌ای به عبوضعلی اسکویی که یکی از لوتیان بنام آذربایجان و در این جنگ از پیش جنگان می بود رسیده او را سخت زخمی کرد و او را چون باز گردانیدند دیگران هم باز گشتند (۱) و چون از شهر نیز آگاهی از پیشرفت دولتیان نمی رسید اینان ایستادن نتوانسته هنگام پسین بقراملک باز گردیدند .

اینست داستان یکروز دیگر از روزهای بیمناک تبریز . اینست نتیجه التما توم عین الدوله بنوشته بلوای تبریز امروز سی تن کما بیش از مجاهدان کشته شده و بهمان اندازه‌ها زخمی گردیدند . ولی از دولتیان سیصد تن کما بیش نابود شدند . امروز پانصد و چهل توپ کما بیش انداخته گردید .

در استان بول و فقاز و عتبات و پاریس و لندن که ایرانیان و ایران دوستان نگران می بودند انجمن ایالتی بدستگیری انجمن سعادت بهمه جا مژده فیروزی تلگراف کرد . از آنسوی در تهران که امیدها باین جنگ بسته و محمد علی میرزا چشم بسراه تلگرافهای مژده آمیز میبود نمیدانم عین الدوله چه آگاهی فرستاد و چه بهانه‌ای پیش کشید . دو تلگرافی که در همین روزها از تهران بر حسینخان فرستاده شده و ما آنها را در دست میداریم

(۱) چنانکه نوشتیم اینان در حکماوار بتاراج میپرداختند ، و تاراجگران تا نزدیکی خانه ما رسیده و در خانه ما را می زدند و می شکستند که گلوله خوردن عبوضعلی رخداد و تفنگچیان تاراجگران باز گردیدند ، و خانه ما از تاراج ایمن ماند ،

از آنها پیداست که در باغشاه امید بی اندازه بامروز بسته و آنرا آخرین روز ایستادگی تبریز بشمار می آورده اند . سپس هم سرکردگان با همه شکستی که یافتند و کاری از پیش نبردند جان فشانیهای خود را بتهران آگاهی داده و چشم براه پاداش بوده اند . اگر هم دیگران این کار را نکرده اند رحیمخان کرده . آن تلگرافها را در اینجا می آوریم . یکی از آنها در این باره است که چون پیش از رسیدن عین الدوله به تبریز دولتیان فشنگ کم داشتند گویا رحیمخان از کیسه خود فشنگ خریده و بسواران داده بوده و این زمان تلگراف کرده از تهران پول آنها را می طلبیده ، نیز پاداش های دیگر میخواست . در پاسخ آن حاجب الدوله که در دربار هوادار رحیمخان بشمار میرفت شب بیست و هشتم شعبان (شب پیش از جنگ) تلگراف پایین را فرستاده و چنین پیداست که همان شب میانه باغ شاه و سرکردگان گفتگوی تلگرافی فراوان در کار بوده :

« از باغ - جزو حضوری - خدمت جناب اجل آقای سردار نصرت دام اقباله . الان ،
 « که سه ساعت از شب رفته است تلگراف شما را پیش جناب اجل آقای سپهسالار اعظم ،
 « دام اقباله ملاحظه کردم الحق عجب موقع این شکایت است عجب موقع خدمتگذاری حالا ،
 « چه این توقعات است اگر قیمت فشنگ شما عیب کرد یا اگر مورد مرحمت نشدید تمام دارایی ،
 « من در تبریز و طهران مال شما بخدا در این موقع ابدآجای اینگونه اظهارات نیست تمام ،
 « سوار و قشون ایران در این موقع جان بکف ایستاده شما این قسم تلگراف می کنید ،
 « تعجب است و حالا صریح بشما مینویسم دولت از دادن فوج و سوار و قیمت فشنگ و غیره ،
 « بهیچوجه از شما مضایقه نخواهد کرد . از روی غیرت و حمیت خدمت میکنید و اسم ،
 « خودتان را در میان تمام سرداران ایران بلند میکنید از مال نترسید که من ضامن ،
 « شما . شما تا بحال همه نوع خسارات مالی و جانی تحمیل شده‌اید در این مورد که آخر ،
 « کار است از این عنوانات شما می ترسم عذر بهانه بدست نیفند و شمارا سبب قرار ندهند ،
 « در پیشرفت کار کوتاهی نشود زحمات شما در این مدت هدر نرود و بنده هیچ صلاح نمیدانم در ،
 « اقدامات فردا کوتاهی از طرف شخص شما بشود قهرمان حاجب الدوله ،

تلگراف دیگر در این باره است که گویا پس از جنگ رحیمخان جانفشانیهای خود را بتهران آگاهی داده امیر بهادر در پاسخ آن شب یکم رمضان (پنجم مهر) تلگراف پایین را می فرستد :

« جناب جلالتما ب سردار نصرت دام مجده تلگراف شمارا خوانده خدای متعال ،
 « میداند که از محاسن خدمات و بروز رشادت و غیرت شما چقدر مسرور شدم در حقیقت ،
 « تمام چاکران و خانه زادان دولت باید مراسم جان نثاری و مردانگی از شما تعلیم بگیرند ،
 « که بهیچوجه فرو گذاری نکرده‌اید انشاء الله بقدری مراحم کامل ملوکانه ارواحنا فداه ،
 « شامل احوال شما خواهد شد که مافوق بر آن منصور نباشد سپهسالار اعظم ،

« روزه بگیرد اینکه گاهی بار دو می‌روند مضر نیست باید روزه بگیرد و نماز را تمام کند ،
« والسلام (مهر حاجی میرزا حسن) »

از اینجا هویدا است که آدم کشیها و تاراجگریها که میکرده‌اند آنها را گناه نمیشمارده
همی خواسته‌اند در هر کاری بادیستور شرع راه روند .

باری در این زد و خوردها بیش از همه سپاه ماکو دلیری مینمود ، و چون راه شوش
جلفا را که از روی پل میگذشت روسیان ساخته و خانه‌هایی در این ور و آن ور بنیاد نهاده
بودند ، کردان آنخانه هارا پناهگاه گرفته دلیرانه بجنگ میپرداختند . از اینسوی سردار
سخت میپرهیزید که بآن بنیاد های روسی گزند می‌برد و بهانه بدست روسیان افتد ،

اینست از توپ بستن با آنجا خود داری میکرد و این خود بدلیبری کردان میافزود . در این
روز در گرما گرم جنگ ناگهان سواران و سربازان دولتی از قراملک بیرون تاخته خواستند
توپرا از سنکر کامیشاوان بر بایند نکه بانان توپ بجلو گیری پرداختند و جنگ سختی در-
گرفت . دولتیان کاری از پیش نبرده از لاکه دیزج مالهایی تاراج نموده باز گشتند . بدینسان
تا غروب خروش توپها و آوای تفنگها از چند سوی شهر شنیده میشد .

روزهای دوشنبه و سه شنبه آرامش بود . در ایندو روزه بار دیگر نمایندگان از
عین الدوله رسیده گفتگوی آشتی می نمودند . از یکسو ناتوانی و درماندگی در برابر
ایستادگی آزادخواهان ، و از سوی دیگر پیش آمد های تهران و فشار نمایندگان سیاسی
انگلیس و روس پشاه (که در جای دیگر یاد خواهیم کرد) ، عین الدوله را و میداشت که
دوباره رشته آشتی بچیناند ، ولی چون راستی در کار نمی بود و به نتیجه ای نیا نجامید مانیز
بآن نمی پردازیم .

شب چهارشنبه غوغای بس سختی بر پا بود . سواران از دوچی و شکلان و باغ همیشه
بزور آزمایی برخاسته از چند جا تاخت آوردند . مجاهدان بجلو گیری پرداخته ایشانرا
باز پس نشانیدند و سنگری از دست ایشان در آوردند . ولی در آرمیان سواران فرصت
یافته دلاله زن بازار بزرگ را که در دست ایشان می بود تاراج کردند . نیز از سوی
امیر خیز تاخت بکردند و پس نشستند . روزنامه انجمن مینویسد : آنروز دسته های تازه
از سواران بسنگرها فرستاده شده و اینان می بودند که میخواستند زور خود بیازمایند . روز
چهارشنبه آرامش بود .

روز پنجشنبه نهم مهر چون در جنگهای چند روزه سواران ماکو خود را باین ور
پل آجی رسانیده در خانه های روسی و در کاروانسراها استوار نشسته بودند ، مجاهدان
می کوشیدند از آنجا بیرونشان رانند ، و بجنگ برخاسته بودند . سردار کس فرستاد که
دست از جنگ بردارند .

روز آدینه آرامش در کار و چون راه سرد رود باز شده گندم و خوردنی بشهر میآمد
اندک فراوانی هم پدیدار بود . یکی از گرجیان که در جنگ زخمی شده و در گذشته بود ،

جنگ سوم مهر ماه که باشکست دولتیان بپایان رسید دوره دیگری
باز گشت سپهدار در تاریخ جنگهای تبریز باز کرد : مردم از ترس در آمده این
از هواداری دولت دانستند که یکشهری چون درفش مردانگی برافراشته دست یافتن
با آنجا کار بس دشواری میباشد . هواداران دولت نومید شدند . نام
عین الدوله خوار گردید . سپاه ماکو همچون دیگر سپاهها بشمار رفت . مردم دوچی بستوه
آمده بگله برخاستند . ترانه های ریشخند آمیزی به زبانها افتاد و بچگان بر سر کوچه ها خواندند :
« اردوی ماکو دوشو بدی لنکه
در همین زمانهاست که سپهدار
نیز از هواداری دولت بیزارای جسته
با دسته های خود از کنار تبریز باز
گشت . هم خواهیم دید که مجاهدان
که تا این هنگام بیش از همه بجلو گیری
می پرداختند از این زمان عنوان تاختن
گرفته و بیک رشته فیروزیهای بیایی
رسیدند .



پ ۲۴۳
باقر خان سالار

روز یکشنبه پنجم مهر با آنکه روز یکم رمضان و مردم شهر و بسیاری از دولتیان
روزه میکردند ، باز از تیمروز ب تاخت و جنگ برخاستند .

شنید نیست که در این هنگام که رمضان رسیده بود همانا رحیم خان از حاجی میرزا
حسن پرسیده که روزه بگیرد یا نه ، و نماز را درست بخواند یا کوتا هتر ، و حاجی میرزا حسن
باخط خود پاسخی نوشته که چون در دست ماست همان را در پایان میآوریم :

« جناب سردار نصرت مدتی است در شهر تبریز است باید نمازش را تمام کند و »

امروز جنازه او را با شکوه بسیاری راه انداخته زیر خاکش کردند .

در این روزها سپهدار از عین الدوله کناره جسته آهنگ بازگشت میداشت ، پس از زور آزمایی روز سوم مهر که به نتیجه نرسید عین الدوله و سپهدار بیکیار نومید شده بودند ، و سپهدار چون رنجیده نیز میبود میخواست باز گردد ، و در نهان با سردار و سالار و سردستانان آزادی پیامهایی بهم میفرستادند .

مشهدی محمد علیخان میگوید : نخست سپهدار با زبان رشیدالملك پیام فرستاد که میخواهم بشهر آمده با شما دیداری کنم و این جنگ خامگی را بیابان برسانم . اینان پاسخ میدهند خودش نیاید و کسی را بفرستد تا بدانم چه میخواهد . اینست که منتصر - الدوله پیشکار او همراه رشیدالملك بشهر آمد و با سالار و سردار و پاره نمایندگان انجمن گفتگو کرد ، در این زمینه که سپهدار بشهر آمده باز ادبخواهان یاری کند و بادولت بچنگد . اینان گفتند این لشکرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفته اگر چند برابر هم باشد بشهر دست نیاید . در شهر نیازی بیاری سپهدار نیست . اگر او میخواهد کاری انجام دهد به تنگابن رفته از آنجا بیرقی آزادبخواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود . این پاسخی است که سردار و سالار دادند و نمایندگان انجمن و دیگران آنرا برآست داشتند ، و پس از چند روزی سپهدار از کنار تبریز باز گردید ، و خواهیم دید که در تنگابن بچه کارهایی برخاست .

روزهای شنبه و یکشنبه و دوشنبه آرامش بود . از یکسو بودن **فیروزیهای پیایی** ماه روزه و از سوی دیگر افسردگی سرکردگان کار جنگ را ست گردانیده بود ، لیکن راهها را باردیگر بسته و شهر را در تنگنا انداخته بودند . در این روزها میانه دوجی و ششکلان و باغمیشه با کویهای دیگر اندک آمد و شدی رومیداد و این راهی بود که کسانی آنچه را در این نور پیدا نمیکنند از آنور خریداری نمایند . لیکن چه بسا که باندک بهانه ای این راه را نیز می بریدند .

روز سه شنبه چهاردهم مهر (۱۰ رمضان) در شهر آرامش بود ولی در سمت پل آجی چون کاروانی از مردم ایروان قند و نفت و این چیزها را برای شهرها می آوردند و سپاهیان ماکو جلوایشان را گرفته نمی گزاردند بشهر بیایند دسته ای از مجاهدان بیاری کاروان شتافته با کردان جنگهایی کردند ولی کاری از پیش نتوانستند برد .

شب چهارشنبه آرامش بود . ولی هنگام بامداد اندک شلیکی کردند . روز چهارشنبه پیش از نیمروز آرامش بود . هنگام پسین در سوی خیابان ناگهان جنگ سختی آغاز گردید و مجاهدان سرقله را از دست دولتیان در آوردند . اگر نقشه را نگاه کنیم در سوی شرقی شهر میانه بیلانکوه و باغمیشه کوهی بنام «قله» نهاده که مهرانرود از دامنه شمالی آن میگذرد این کوه بهنگام جنگ جای بس استوار است و دولتیان که آنرا در دست میداشتند امروز میخواستند سنکری در آنجا پدید آورند . مجاهدان خیابان آگاهی یافته

دسته ای از ایشان از راه قوریچای بانجا تاختند و با سواران بچنگ پرداختند . سماعت زدو خورد برپا بود و سواران با آنکه صدتن کمابیش و خود چند برابر مجاهدان میبودند ، ایستادگی نتوانسته پراکنده و پریشان رو بگریز آوردند . مجاهدان سرقله را بدست آورده سنکری در آنجا برپا کردند . توپی نیز بدانجا برده بکار گزاردند .

این فیروزی از آنرو گرانبهاست که راه آمدو شد را میانه دوجی و باغ صاحب دیوان می برید . اینست به دولتیان ناگوار افتاده بان شدند که همان شب دوباره تاخت آورند و آنجا را از دست مجاهدان بیرون آورند ، و چون دو ساعت ونیم از شب گذشت ناگهان با نیروی بزرگی به جنگ و تاخت پرداختند و تا چند ساعت زور آزمایی بس سختی می کردند ولی کاری از پیش نبردند با دست تھی باز گردیدند و دو تن از ایشان کشته شدند .

روز پنجشنبه در شهر آرامش برپا و آزادبخواهان شادمان میبودند ، ولی دولتیان تم از دست دادن قله را می داشتند .

شب آدینه هفدهم مهر (۱۳ رمضان) آغاز شب آرامش بود ، ولی نیمه شب بهنگامی که ماه خود را باوج آسمان رسانیده با تابش قشنگ خویش سراسر شهر را سبمین ساخته و مردم در آن دل شب در بستر آرامش غنوده بودند ، ناگهان غرش توپ و نارنجک تند رو وار در هوا پیچید و خفتگان را بیدار ساخت . جنگ بیشتر در سمت خیابان رومیداد ولی از همه سنکرها آواز شلیک برمیخواست

چنین گفته میشد که عین الدوله با سرکردگان گفتگو کرده و بانس

(یکی از مشروطه خواهان طهران و از بنیاد گزاران انجمن آذربایجان)

بوده که فردا بامداد از همه سو بشهر تازند و بکیفر از دست دان سرقله باردیگر جنگ بزرگی برپا کنند . این سخن چه راست و چه دروغ چون بگوش سالار رسید پیشدستی کرده دسته ای از مجاهدان را بر سر لشکر گاه عین الدوله فرستاد . اینسان چندان بلشکر گاه نزدیک شدند که چادرها و روشنایی چراغها را می دیدند و از آن نزدیکی ناگهان با تشبهران



ب ۲۴۴

سید جلیل اردبیلی

پرداختند. از آنسوی خود سالار با دسته‌یی از سرقله جنگه و شلیک آغاز کردند. دولتیان که چنین تاختی را گمان نمی بردند، سراسیمه گردیده بهم بر آمدند ولی ایستادگی کرده بجنگ پرداختند. سه ساعت جنگ سختی برپا و آوای تفنگ و غرش توپ و نارنجک بهم در آمیخته شهر را تکان میداد. پیش از سفیده بامداد مجاهدان بازگردیدند.

این نیز فیروزی دیگری از مجاهدان بود. زیرا این چیرگی از آنان و تاختنشان بسر لشکرگاه عین‌الدوله، در دولتیان سخت هناییده بیکبار دلهای ایشان را پر از ترس و نومیدی گردانید.

پس از جنگ روز سوم مهر در لشکرگاه عین‌الدوله افسردگی پدید آمده بود، و این تاخت شبانه مجاهدان آنرا بیشتر گردانید، و این بود از اینروز بسیاری از سربازان و سرکردگان باهنگ گریز افتادند و چنانکه دریاری اردبیلی می نویسد هرشب یکدسته از آنان گریخته خود را بیرون می انداختند، و عین‌الدوله در کار خود درمانده نومیدانه روز می گذاشت.

شب آدینه که بدینسان پرشورو فیروزی آور بود روزش پرشورتر و فیروزی آورتر گردید. در این روز بود که فیروزی بزرگتری بهره مشروطه خواهان گردید.

باز پسین شکست سپاه ماکو

گفتیم سپاهیان ماکو خود را بر سرپل آجی رسانیده در آنجا استوار نشستند و هر زمان دلیرانه جنگ آغاز میکردند. اینان دشمن هراس انگیزی می بودند و چون راه جلفا را گرفته بکاروانیان راه نمیدادند در شهر قند و چای و نفت و دیگر کالای روسی نایاب شده بود. آنگاه آزادیخواهان از قفقاز و گرجستان که بیاری تبریز مرشاقفتند و یا تفنگ و فشنگ می آوردند اینان جلو رامیگرفتند. پس از همه اینها روسیان بسته شدن راه جلفا را دستاویز گرفته در این هنگام باریک پیاپی ایراد میکردند. از هر باره بایستی بچاره این دشمن پرداخت و چون دسته ای از ایشان در خانه های روسی جا گرفته بودند بایستی کاری کرد که با نخانه ها نیز زیانی نرسد. کاری باین سختی مجاهدان آنرا باسانی انجام دادند.

شب آدینه چهل تن از ایشان با دستور سردار از راه گامیشوان روانه گردیده اسبهای خود را در آن آبادی گزارده و از رود آجی گذشته بروی پشته های آنور سنگر گرفتند. از اینسوی چون روز شد دویت تن از جنگجویان قره آقاج و چرنداب و لیلوا همراه سرکردگان خود از مهدی محمدصادق خان و حسن آقا قفقازی و حاجیخان پسر علی مسیو و مدد علیخان و دیگران بفرماندهی حسینخان باغبان باهنگ جنگ بر سرپل آجی تاختند.

بنه و لشکرگاه سپاه ماکو در آنخاتون می بود. ولی دسته هایی از ایشان پیش آمده و در آنسوی رود سنگر میداشتند. نیز دسته ای از یکه تازان پهل را گذشته در اینسو

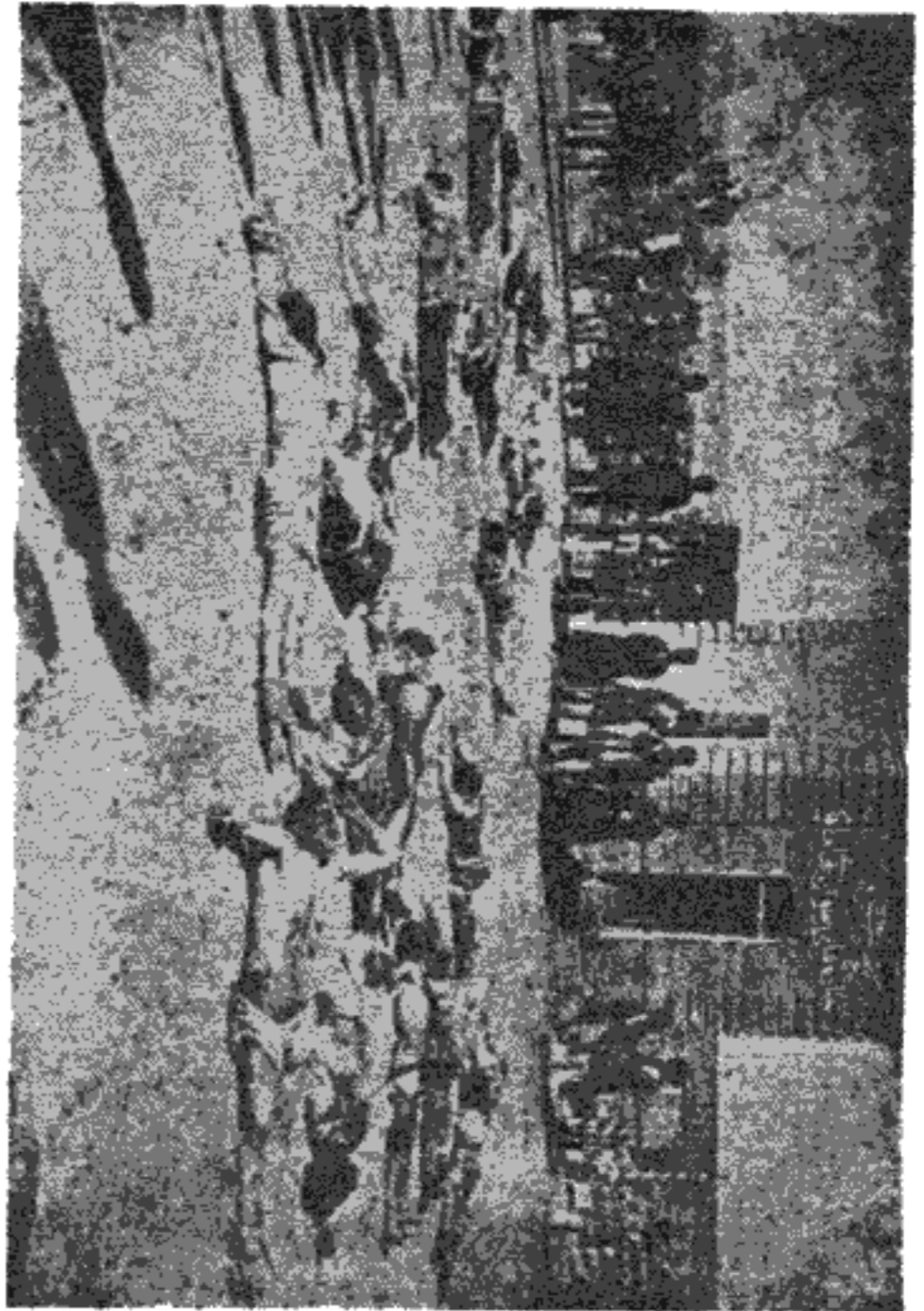
کاروانسرا و خانه های روسی را پناهگاه خود کرده بودند. دو ساعت از روز گذشته ناگهان جنگ آغاز شد. مجاهدان بستر جویها و سبزه زارها را سنگر گرفته جنگ کفان پیش میرفتند. کردان پاسخ داده جلوگیری می کردند. توپ ها نیز آمد و شد می کرد. آندهسته که در خانه های روسی جا می داشتند دلیرانه میجنگیدند، و چون مجاهدان پرهیز میکردند که توپ با نخانه ها ببندند این خود دلیری ایشان را فزونتر می گردانید. این یکی از خونریزترین پیکارهاست. مجاهدان اگرچه دویت یا سیصدتن در برابر هزار تن بیشتر می بودند با آن جنگ آزمودگی که داشتند و جانفشانی که می نمودند هر یکی از ایشان برابر چند تن بشمار می رفت. هفت ساعت هنگامه برپا بود. هنگامه ای که هر کس دیده هرگز فراموش نخواهد کرد. کردان دلیری و ایستادگی بی اندازه نمودند. ولی مجاهدان چیرگی کرده ایشان را از جاکنند. آندهسته که در خانه های روسی جا می داشتند با همه استواری جای خود و با آنکه توپ با ایشان بسته نمی شد سی و هفت تن از پا افتادند تنها چهارتن توانستند گریخته نیمه جانی بدر برند. چون اینان از میان برخاستند دسته های آنور رود ایستادگی نتوانسته آنان نیز هر کس توانست سوار اسب شده رو بگریز آورد. در این میان از اشکرگاه آنا خاتون توپ انداخته میشد ولی دلیری نکشید که گریختگان با نجا رسیدند و از ترس و لرزی که اینان میداشتند سراسر لشکرگاه را ترس فراگرفت و یکساعت نکشید که از آنجا نیز رخت بر بستند.

در این گیرودار سردار خود را برزمگاه رسانیده از مزده فیروزی شادمان گردید و مجاهدان را نواخته به حسین خان که این فیروزی نتیجه دلیری و مردانگی او می بود مهربانی بسیار نمود، و چون ایشان میخواستند از دنبال کردان بروند جلوگیری کرد. امروز حسین خان جانفشانی بی اندازه نمود و توگفتی میدانست که آخرین جنگ فیروزانه اوست دلیری و مردانگی دریغ نمی گفت. اینست همه او را دوست میداشتند و پیاپی نام «حسینخان» بزبانها میرفت.

در این جنگ با آنکه تاخت از مجاهدان می بود و کردان از پشت سنگر بجلوگیری می کوشیدند، از آنان بیش از پنج تن کشته نشده چهار تن هم زخمی بودند. ولی از کردان هشتاد تن بیشتر کشته بر جا ماند و کسی چه میداند که همان اندازه هم زخمی همراه نبرده باشند. چنانکه گفتیم سی و هفت تن از دلیران یکه تاز در خانه های روسی کشته شده و تنهاشان در جلو خانه ها بر روی زمین خوابیده بود، و رویهمرفته در اینسو و آنسوی پل پنجاه تن بیشتر افتاده بودند. گذشته از آنانکه از دم پل تا آنخاتون در راه افتاده و شماره آنان سی تن کمابیش میبود، نیز چهارده تن دستگیر شده بودند که نزد سردار آوردند و سردار با آنان مهربانی کرد.

در این هنگام دسته دسته مردم رو با نجا آورده چهار پنجهزار تن گرد آمده بودند و شادمانی مینمودند، یکی از پرشورترین روزهای تبریز می بود. آنچه از گریختگان اسب

و تفنگ و چادر بجا مانده بود بهره مجاهدان گردید . کسانی از بیسر و پایان رخت‌های کشتگان را می‌کنند ، و چون کردان راه کاروان را بسته و در آن دو هفته هرچه بارهای قند و نفت آمده بود همه را در کاروانسرا فرود آورده بودند ، در این هنگام کسانی دست بآنها یازیدند . سردار بانگ زد : « اینها از آن بازرگانان است مبادا کسی دست بزند » . این گفته و نگاهبان بآنها گماشت .



پ ۲۴۵

این پیکره نشان میدهد بخشی از کشتگان سپاه ماکورا (این پیکره پس از جنگ ۱۷ مهر برداشته شده)

بدینسان سپاه ماکو بار دیگر از کنار تبریز برخاست و عزو خان که با آن گردن - کشی بر سر شهر تاخته بود بدین سرافکنندگی بازگشت . این شگفتی که در این جنگ و کشاکش از لشکر عین‌الدوله و سرکردگان دوچی جنبشی دیده نشد . همانا تاخت جنبشی لشکر عین‌الدوله را از سازمان انداخته و سرکردگان دوچی نیز سر بگریبان فرورده در اندیشه خود میبودند .

شب شنبه هیجدهم مهر (۱۴ رمضان) آرامش بود . روز شنبه مردم شادمانی داشتند . قند و نفت و کبریت که از چندی پیش کمیاب و گران شده بود امروز فراوان و ارزان بفروش میرفت . امروز مردم دسته دسته بر سر پل آجی آمد و رفت میکردند . سردار نیز ملایی را همراه مرده شور و گورکن و کسان دیگر بآنجا فرستاد که کشتگان را شسته و کفن کرده نماز بخوانند و بخاک سپارند . سپس خود او همراه سالار که از خیابان آمده بود سوار شده بآنجا رفتند و جایگاه جنگ و کشتگان را تماشا کردند . این کشتگان گورستانی در یکسوی پل آجی پدید آوردند که تا سالها باز میماند . نویسنده که دو هفته دیرتر رفتم آنجا را دیدم و هنوز نشانه های خون و گلوله های موی سردر اینجا و آنجا دیده میشد .

امروز آقا میرزا علی اکبر مجاهد و کسان دیگری از اسلامیه بنمایندگی آمدند که گفتگوی آرامش و آشتی کنند . پیدا میبود دولتیان زبون گردیده و در کار خود درمانده اند .

شب یکشنبه نوزدهم مهر (۱۵ رمضان) یکساعت ونیم از شب گذشته ناگهان شلیک بسیار سختی از همه سنگرها آغاز گردیده **روز گشته شدن حسینخان** سپس غرش توپها برخاست . از سر خیابان تا آخر امپرخیز از همه جا آتشفشانی میشد . دولتیان آخرین زور خود را بکار می‌بردند . آنانکه از مجاهدان در خانه های خود می‌بودند همگی بیرون دویده بسوی سنگرها شتافتند . دوساعت کمابیش هنگامه بر پا میبود تا خاموش گردید .

روز یکشنبه روز بس شگفتی بود ، روزی که غم و شادی بهم در آمیخت ، روزی که با همه فیروزمندی یک نیم مردم شهر اشک از دیده بارانیدند . آری در این روز بود که حسینخان آن جوان شیر دل از دست رفت .

پس از گرفتن سرقله و بیرون کردن سپاه ماکو سردار و سالار باین شدند که دولتیان را از دوچی بیرون رانند . باری درون شهر را ایمن گردانند ، و فرمان دادند از سوی خیابان و نوبر به شکلان و سرخاب تازند و آن دوکوی را که میانه دوچی و خیابان نهاده و سواران شجاع نظام و رحیمخان در آنجا سنگرهای بس استواری می‌داشتند ، بدست آوردند . هنوز آفتاب نزده خود سالار با سیصد تن از مجاهدان بر سر قلعه شتافتند که از آنجا نگزارند سپاهیان عین‌الدوله بیاری شکلان و دوچی آیند . از آنسوی یوزباشی تقی از

که گردش را فرو گرفته بودند بیباکانه بجنگ می پرداخت ، ولی پس از اندکی چند گلوله از سرش خورده و در همانجا از پا افتاد . این پیشامد یکی دوساعت پیش از فرو رفتن آفتاب رخ داد .

از آنسوی یاران او چون بازگشتند بیادش افتادند ، و هرچه جستند سراغی نگرفته چنین پنداشتند دستگیر افتاده ، و برای چاره باینسو و آنسو شناقتند . در اندک زمانی



پ ۲۴۶

این بیکره نشان میدهد یکدسته از کشته شدگان سیاه ما کو را (این بیکره پس از جنگ ۱۷ مهر برداشته شده)

سردستان مجاهدان با دوپست و پنجاه تن از سوی پل سنگی ، و حاجی خان قفقازی و مهدی حسن قفقازی که هردو از دلیران میبودند بادوپست و پنجاه تن از راه باغمیشه ، و حاجی خان پسر علی مسیو و زینل و اسدالله که این دو نیز دلیرها نموده و از ناماوران گردیده بودند با دسته های خود از دربند تلگرافخانه ، هر سه دسته بشکلان هجوم آوردند . یوزباشی تقی با سوارانی که درخانه مقتدرالدوله سنگرمیداشتند در آویخته جنگ بس سختی کرد ، و در چهل و پنج دقیقه آن سنگر استوار را گرفته سواران را از آنجا بیرون راند . در همان هنگام میرهاشمخان همراه يك تفنگچی بسنگری درروی پل قاری تاخت آورده با همه گلوله یاران خود را نزدیک آنجا رسانید ، پشت سراو حاجی خان قفقازی تاخت آورد و چهارتن از تفنگداران آن سنگر را با گلوله از پا انداخت . سواران این بی باکی را دیده ایستادگی نتوانسته و سنگر را رها نموده جان بدربردند . همچنین پسر علی مسیو از دربند تلگرافخانه که داش سنگر ، می نامیدند پیش رفته کار را به سواران مغازه های مجدالملک سخت گردانید . در همین جا تا دو ساعت پس از ظهر خونریزی سختی برپا میبود تا سواران ایستادگی نتوانستند و مغازه ها را که از سنگرهای بس استوار بشمار میرفت رها کرده بسوی دوچی گریختند . این فیروزی راه ششکلان را بروی مجاهدان بازگردانید . یوزباشی تقی که از بالا پیش میرفت اینان نیز از پایین به پیشرفت پرداختند ، و بسنگرهایی که پرمیخوردند هریک را با اندک زدو خورد بدست می آوردند تا سراسر آن کوی را از دولتیان پیراستند ، و بیرق سرخ آزادیخواهی در میان آنجا افراشتند . دو ساعت بغروب جنگه پایان رسید .

در این جنگها از سواران دولتی چهل تن کما بیش کشته گردید ، و از مجاهدان چهار تن کشته شده چند تن نیز زخم یافتند . بدینسان فیروزی آسانی بدست آمد . ولی افسوس که در همان هنگام اندوه بزرگی در کار رودادن می بود و تلخی آن همه چیز را از یاد مردم برد .

چگونگی آنکه امروز از سوی بازار نیز جنگه برخاسته کربلایی حسین خان و مهدی محمد علیخان و اسدآقاخان از سنگرهای خود بجنگه برخاسته به پیشرفت کوشیدند ، که اینان هم خود را بسرخاب رسانند . سنگرهای اینجا بسیار استوار می بود و جنگه بس سخت تری در گرفت . مجاهدان در آن پیچا پیچ بازارها و کاروانسراها از چند راه به پیشرفت می کوشیدند و بازار خونریزی تا چند ساعت گرم میبود . حسین خان با دسته ای خود را تا دم پل نظام العلماء رسانید و در آنجا خود او به کاروانسرای (بکاروانسرای خرمايي) درآمد تا از آنجا دیواری را شکافته بجنگه پردازد . در این میان بیکار سختی در کار می بود و یعقوب نامی از دلیران آزادیخواهان گلوله خورده از پا افتاد . مجاهدان تن خون آلود او را برداشته بازگشتند ، و از بس سراسیمگی بجستجوی حسینخان نیفتادند و جای او راه نمی دانستند . این هنگام آن جوان تنها مانده و با یکدسته از سواران مرندی

خبر پراکنده گردید و هر کسی شنید افسوس خورد . مجاهدان از سنگرها دویدند ، و از سراسر شهر جوش و خروش برخاست .

شامگاهان در انجمن هنگامه‌ای می بود : مجاهدان چند هزار تن گرد آمده نام حسین‌خان را بزبان می‌دارند ، و چون اورا زنده می‌پندارند گروهی میخواهند بیکبار بدوچی تازند و گمگشته خود را بدست آورند : گروهی آنها اندیشه خامی می‌شمارند و از هر سو آوازی بر میخیزد . سرانجام بآن شدند که نامه‌ای با نایب اصغر (از سردستان دوچی) نویسند و حسین‌خان را از او بخواهند . این جوان در این چند ماه دردلها جا برای خود باز کرده دشمنانش هم او را گرامی می‌داشتند . از جمله نایب اصغر او را دوست میداشت و پیامها برایش می فرستاد . تقیوف و مشهدی صادق‌خان که اینان نیز با نایب اصغر دوستی میداشتند نامه‌ای نوشتند و باو فرستادند و بزودی پاسخ بازگشت :

« فدایت شوم تقیوف و مشهدی صادق کاغذ شما رسید خیلی تمکین شدم خدا شاهده
 « است بنده آمدم دیدم کربلایی حسین خان را آدمهای شجاع نظام زده‌اند آورده‌اند ،
 « از سر زخم‌دار شده است خیلی افسوس خوردم فوری دادم مرده شور تمام کرده دفن ،
 « کردم خاطر جمع باشید کربلای حسین خان مرده خدا میداند من چطور شدم ، خدا ،
 « رحمت نماید ، شما سلامت باشید .. (۱) »

از این پاسخ خروشها فرونشست و ناله‌ها برخاست . دیده‌ها اشک باریدن گرفت . تبریز پر از سوگواری گردید .

این جوان در جنگها پیشرو ، و دلیری اودر سختی‌ها گره‌گشا می بود . روزنامه‌ها او را « نمونه غیرت آذربایجان » می‌شماردند ، جانفشانیهای او را در هنگامه‌های هفدهم و هجدهم مرداد ، و جنگهای سپاه ماکو ، و در پیکارهای قراملک و در دیسکر رزمها یاد کرده‌ایم . آخرین یادگار او جنگ روز آدینه و نابود کردن سپاه ماکو میباشد که هر کس پیش چشم میداشت . جوانی باین دلبری و کاردانی از برد باری و کم گوئی تو گوئی کودک نا توانی می بود . در جنگها چون فیروزی میجست دست دهش گشاده مجاهدان را با پول می نواخت . می‌گویند آنروز که کشته شد چهل روز می بود که بخانه خود نرفته و شبی را در بستر بسر نبرده بود ، و در آن روزها فرزندی برایش زاییده شد که روی او را ندیده چشم از جهان پوشید . بیجا نمی بود مردم آنها دوستش میداشتند و از مرگش اینهمه زاری میسر

از پیش آمده‌های امشب گرفتاری نمایندگان اسلامیه است . چنانکه گفتیم میرزا علی اکبر با سه تن دیگر از پیشمازانی بنمایندگی از اسلامیه برای گفتگوی آشتی آمدند . در اینشب چون خیر دستگیری حسین خان پراکنده شد کسانی از مجاهدان پی آن چهارتن رفته و ایشان را بانجمن آوردند ، باین عنوان که گرونکه دارند تا حسین‌خان

(۱) همین نوشته نزد حاج حسن آقا کوزه‌کنانی می بوده اکنون در نزد ماست .

را رها گردانند . سپس چون خبر کشته شدن حسین‌خان رسید از سیاهدلسی خواستند این بیچارگان را بکشند . و آیدین پاشا که آماده این کارها می‌بود بخون آنان تشنه گردید . یکدسته جلوگیری کردند و حاج حسن آقا (فرزند حاج مهدی آقا) تلفون سردار کرده آنان را بخانه خود برد و بدینسان از مرگ رهاشان گردانید .

روز دو شنبه بیستم مهرماه مجاهدان با همه خستگی و فرسودگی که از جنگهای دیروز می‌داشتند و از مرگ حسین خان سخت **بهم‌خوردن اسلامیه** و **وتاهی شدن دوچی** افسرده می‌بودند باز جنگ و تاخت را از سر گرفتند و از ششکلان و امیرخیز و بازار از هر سوبه پیشرفت برداختند . تا فرو رفتن

آفتاب پیکار برپا بود و مجاهدان سنگرهای را از دولتیان گرفته و بگوشه‌هایی از دوچی دست یافتند . از گشتگان امروز آگاهی نمیداریم و تنها اسدآقارا می‌دانیم که گلوله به چشمش خورده آن را تباہ ساخت . این جوان که بارها نامش را برده‌ایم از همدستان حسین‌خان و مشهدی محمدعلی‌خان میباشد و در نتیجه دلیریه‌ها که از خود می‌نمود نامش بزبانها افتاده و این زمان یکی از سر دستگان بشمار میرفت . گلوله که از چشمش خورده در گردنش پهلوی رگ گیر کرده بود که از پشت سر شکافته آنرا بیرون آوردند ، و خود او زمانی در بستر می‌خوابید تا برخاسته دوباره تنگ بدست گرفت ، و با همه يك چشمی همیشه دلیریه‌ها میکرد و یکی از بهترین سرکردگان شمرده میشد .

شب سه شنبه بیست و یکم مهر (۱۷ رمضان) از سوی خیابان جنگ برپا و آواز توپ پیایی شنیده میشد . خیابان‌نیاں باز بلسگر گاه تاخته جنگ می‌کردند . ولی دز سوی امیرخیز آرامش می‌بود . باینحال پاسی از شب رفته آواز توپی از آنجا شنیده شد . مردم معنی آنرا نفهمیدند تا فردا دانسته شد که همانشب دوچی تھی گردیده و اسلامیه - نشینان و سرکردگان دولتی و دیگران همگی از آنجا گریخته‌اند .

چگونگی این بود که از چند روز پیش مجتهد و امامجمعه و دیگران از جنگ نکردن دولتیان خشمناک بوده از عین‌الدوله بشاه رنجیدگی می‌نمودند . محمد علیمیرزا آنان را بنگرافخانه باسمنج میخواهد و دانسته نمیشود که چه تلگرافهایی در میانه آمد و رفت میکند . ملایان با چشم خود می‌بینند که سرکردگان همگی افسرده و نومیدند ، و سپاهیان شبانه گریخته می‌پراکنند ، و میدانند که دولتیان پاری جنگ با شهر نمی‌باشند ، از اینرو دیگر با اسلامیه بازنگشته در همانجا می‌مانند و بدیگر ملایان آگاهی داده آنان را نیز میخواهند . از یکسوی چون روز دو شنبه مجاهدان آن چیرگی را نمودند و باز پیشرفتهایی کردند رحیم‌خان و شجاع نظام ولوتیان دوچی ، از ماندن در شهر بیم داشته امشب آنان نیز بباسمنج میگریزند ، و مردم دوچی و سرخاب نیمه شب از چگونگی آگاه شده دوچیان بستارخان و سرخابیان بی‌اقرخان می‌پناهند . آن توپ برای آگاهانیدن از این پیشامد بوده است . یکدسته از مجاهدان همانشبانه از چگونگی آگاهی یافته پیش از

دمیدن روشنایی بدوچی رفته بعمارت اسلامیة آتش میزنند .

چنانکه سپس دانسته شد همان شبانه کسانی از بدخواهان شناخته شده مشروطه که از دوچی یا سرخاب نگرینخته بودند ، با گناه و بیگناه ، دستگیری گردانند و آیدین پاشا آنانرا بارک برده میکشد . یکی از این کشته شدگان که ما نامش را دانسته ایم حاجی سید حسن سرخابی بوده است .

روز سه شنبه از روزهای بسیار خوش تبریز بود . مردم از سفید بامداد گریختن دولتیان و تهی شدن دوچی و سرخابرا دانسته و هنوز آفتاب نرزه از خانه ها بیرون ریختند و شور و شادی سراسر شهر را فرا گرفت . گذشته از پیشرفت کار مشروطه و چیرگی آزادیخواهان شهر از جنگ و سنگربندی رها گردیده و راههایی که از چهار ماه بسته میبود



حسین باغبان

امروز باز شده و مردم از تنگنا درآمدند . هر کس امید بی بست که بازارها باز گردیده و دادوستد و پیشه آغاز خواهد شد و ازدل شادمان میگردد . دسته دسته مردم رو بدوچی و سرخاب آورده بتماشای شتافتند و چون بسنگرهای پیچاپیچ گذشته و حال دیوارهای سوراخ سوراخ و خانه های درهم کوفته را از نزدیک میدیدند سختی کار جنگ را بهتر می یافتند .

از آنسوی در دوچی و سرخاب بدستور سردار بیرق های قرمز بالای بامها پرچم گشاده ، و مردم در سایه زینهار که از سردار و سالار گرفته بودند آزادانه بیرون ریخته باماشاییان در آمیخته باخویشان و آشنایان خود دیدار میکردند و شادمانی مینمودند .

با آن انبوهی کسی یارای آزار کسی نمیبود . خانه های میرهاشم و حاج میرمناف و حاجی محمد تقی صراف و کسان دیگری از پیشروان اسلامیة نشینان بتاراج رفت ، و در این کار دست خود دوچیان نیز در کار بود ، اجلال الملك سوار شده برای جلوگیری بانجا شتافت . ولی کار از کار گذشته و آنچه نمیبایست شده بود . لوحه اسلامیة را از جای خودکنده و بانجمن ایالتی آوردند و در اینجا وارونه آویختند . چهار توپ و یک خمپاره که از دولتیان بجا مانده بود بامبرخیز و خیابان بردند .

این روز برای حسینخان در کوی لبالوا ختم نهاده بودند . نزدیک غروب سردار بانجا رفته ختم را برچید .

روز چهارشنبه سردار و سالار کسانی را بدوچی و سرخاب فرستادند که جلوگیری کرده نگزارند همچون دیروز دست بتاراج باز شود . نیز جارچیانی از انجمن بانجا رفته جار کشیدند که هر که دست بتاراج باز کند یا بیکی از مردم دوچی و سرخاب آزاری رساند سزای سخت خواهد دید . نیز به انجمن جنگ دستور دادند هر چه از کالای تاراج رفته بدست بیاید گرد آورده به دارندگان آنها برسانند .

امروز دانسه شد عین الدوله و سرکردگان بسا لشکر از باغ برخاستن لشکر صاحب دیوان بیرون آمده در باسمنج گسرد آمده اند . این نشان دیگری از ناتوانی دولت و از نومیدی دولتیان بود . چگونگی این بوده که چون مجتهد و دیگر ملایان از شهر گریخته در باسمنج گرد آمدند چگونگی را بمحمد علیمیرزا آگاهی دادند . محمد علیمیرزا بعین الدوله خشمناک گردیده روز سه شنبه تلگراف فرستاد که یاملایان را بشهر باز گردانند و در اسلامیة بنشانند ، و یا از والیکری آذربایجان کنار جوید . این تلگراف همینکه رسید بعین الدوله کناره جویی آشکار گردانید ، و بدینسان لشکر بیسر گردیده به ناسامانی افزود .

همان روز مجتهد رحیمخان و دیگر سرکردگان را در تلگرافخانه باسمنج فراهم آورده نشستی برپا گردانید ، و چون سخن آغاز یافت هر یکی از ایشان بگفتار دیگری پرداخت . یکی لاف ازدلبری زده چنین گفت: فردا آقایان را برده در اسلامیة مینشانیم . دیگری از جانبازی های پدرانشان داستان سرود . سومی از تبودن فشنگ سخن راند .

محمد علی میرزا دوباوه دستور داده بود که چون عین الدوله کنار جسته سرکردگان اگر بتوانند ملایان را برده در اسلامیه بنشانند ، و اگر نتوانند لشکر را از شهر کوچانیده در یک جایی نشیمن دهند تا از تهران والی فرستاده شود . سرکردگان پس از گفتگو این دو را برگزیدند ، ولی دوباره بایک دشواری روبرو گردیدند ، و آن اینکه اگر کسی همپایه عین الدوله در لشکر گاه نباشد سرکردگان با یکدیگر راه نروند و رشته از هم گسیخته گردد ، و این بود چنین نهادند که بنزد عین الدوله رفته از او بخواهند که دو باره فرماندهی را بپذیرد و باین آهنگ کسانی بنزد او فرستادند . ولی عین الدوله نپذیرفت .

بدینسان روز سه شنبه پایان یافت . شب چهارشنبه خیابان بار دیگر بر آنان تاختند و باز جنگ و چیرگی پرداختند .

فردا با ممدادان سرکردگان در باغ جای ماندن ندیده هر یکی با دسته خود روانه باسمنج گردیدند ، و در آنجا هر یکی از رحیمخان و شجاع نظام و دیگر سرکردگان آذربایجان ، باتلگراف از شاه پرك گرفته بخانه های خود رفتند که بهنگام نیاز دوباره باز گردند ، و آنچه از کالا و کالچال تاراج کرده بودند بار کرده با خود

بردند و چون تلگرافی که در این باره از تهران

برحیمخان رسیده در دست ماست آنرا در پایین میآوریم :

« از باغ بیاسمنج - جناب امیرالامراء العظام رحیم خان سردار نصرت تلگرافی ،

« که بخاکبای جواهر آسای قبله عالم روحنا فداء نموده بودید از شرف لحاظ انور ، « بلوکانه گذشته از دولنخواهی شما تمجید فرمودند مقرر شد حقیقت این است که سوار ، « ابوابجمعی شما خیلی خسته شده اند و استدعا کرده بودید که مرخص فرمایند شما با ، « سوارجمعی خودتان بروید بقراجه داغ و آنجا را منظم نگاهدارید بملاوه راه قراجه داغ ، « را از بردن آذوقه بشهر محافظت کنید و نگذارید ببرند و رفع کسالت خودتان و سوار ، « جمعی خودتان را بکنید تا اینکه فرمانفرمای آذربایجان برسد که این دوروز با اردوی ، « آراسته انشاء الله حرکت مینماید شما هم خودتان را حاضر نموده بمجرد احضار باید ، « با ابوابجمعی تازه نفس که خودتان استدعا نموده اید روانه شوید و از قرار دستور العمل ، « ایالت رفتار خواهید نمود . صدراعظم بتاريخ شب ۲۰ شهر رمضان سنه ۱۳۲۶ »

اما سرکردگان و سپاهیانیکه از تهران آمده بودند ، بسیاری از آنان هم بر خود پراکنده شدند ، و بازمانده را سالار جنگ بختیاری با خود برداشته بجانقور که چند فرسخی شهر است برد . عین الدوله چند روزی در باسمنج مانده سپس بقزله میدان رفت از تهران آگاهی میدادند که عبدالحسن میرزای فرمانفرما بوالیگری آذربایجان برگزیده شده بالشکرهایی خواهد رسید . ولی سرکردگان چون دیدند آمدن فرمانفرما بدیر خواهد کشید ، و از اینسوی از مجاهدان بیم بسیار میداشتند با تلگرافهای پیاپی از شاه خواستار شدند که بار دیگر عین الدوله را بوالیگری باز گرداند ، و بخود عین الدوله لایه ها نموده خواستار شدند والیگری را بپذیرد . در نتیجه اینها عین الدوله از قزله میدان آنسوتر نرفته بار دیگر رشته والیگری و فرماندهی را بدست گرفت ، ولی چون رسیدن سپاه و قورخانه را از تهران می بیوسید در همانجا که می بود نشیمن برگزید .

این بوده داستان برخاستن عین الدوله و لشکرهای او از کنار شهر . بدینسان دوره نخست لشکرکشی دولت بر سر تبریز بپایان رسید . این حال عین الدوله و لشکرهای او بیش از هر کسی ، حاجی میرزا حسن و امام جمعه و ملایان دیگر و میرهاشم و بنیاد گزاران دیگر اسلامیه گران می افتاد . زیرا با آن کینه ای که از آزادیخواهان در دل میداشتند ، و با آن تشنگی که بخون مردم از خود نشان میدادند ، و با آن کوششها که در چند ماه گذشته بآرزوی دست یافتن بشهر کرده بودند ، اکنون بدینسان از شهر بیرون افتاده نمیدانستند چکند . بدتر آنکه بجان خود ایمن نبوده می ترسیدند . از اینرو در باسمنج ماندن نتوانسته هر یکی بجای دیگر رفتند . حاجی میرزا حسن بکند رود ، و امام جمعه بقزله میدان رفته میرهاشم و دسته انبوهی از سران دوجی آهنگ تهران کردند .

از آنسوی چون روز چهارشنبه آگاهی از بیرون رفتن لشکریان از باغ ضاحیدیوان بشهر رسید دسته هایی از مجاهدان و از دیگران بان باغ رفته بکندن عمارت و دیوارهای آنجا پرداختند که اگر باز لشکری بر شهر آمد آنجا را نشیمنگاه نگیرد ، و از همان زمانست که آن باغ ویرانه گردیده و از میان رفته .



پ ۲۴۸
شجاع نظام